



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# راه روشنایی

تئوری از دشمنان اهل بیت (ع)

بهرتری از دشمنان اهل بیت (ع) اهمیت زیادی دارد و نویسنده از همین جهت این کتاب اهمیت بسیاری را بیان می‌کند و به سوالات پیرامون این موضوع پاسخ می‌دهد.

دکتر مهدی خندانمیان آرائی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# راه روشنايي : دوري از دشمنان اهل بيت عليهم السلام

نويسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

وثوق

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	راه روشنائی : دوری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست
۱۶	سخن اول
۲۰	فصل اول: نگاهی به قرآن
۲۰	شماره: ۱
۲۲	شماره: ۲
۲۴	شماره: ۳
۳۱	شماره: ۴
۳۴	شماره: ۵
۳۸	شماره: ۶
۴۲	شماره: ۷
۴۶	فصل دوم: همراه با اهل بیت علیهم السلام
۴۶	شماره: ۱
۴۸	شماره: ۲
۴۸	اشاره
۵۲	شماره: ۳
۵۶	شماره: ۴
۵۸	شماره: ۵
۵۸	اشاره
۶۱	شماره: ۶
۶۳	شماره: ۷

۶۵	شماره: ۸
۶۸	فصل سوم: روش شیعیان
۶۸	شماره: ۱
۷۰	شماره: ۲
۷۳	شماره: ۳
۷۵	شماره: ۴
۷۸	شماره: ۵
۸۰	فصل چهارم: ظلم دشمنان
۸۰	شماره: ۱
۸۵	شماره: ۲
۸۸	شماره: ۳
۹۰	فصل پنجم: برترین عمل
۹۰	شماره: ۱
۹۳	شماره: ۲
۹۵	شماره: ۳
۹۷	شماره: ۴
۱۰۰	شماره: ۵
۱۰۲	شماره: ۶
۱۰۴	شماره: ۷
۱۰۴	اشاره
۱۰۸	شماره: ۸
۱۱۰	شماره: ۹
۱۱۲	فصل هفتم: زیارت و دعا
۱۱۲	شماره: ۱
۱۱۷	شماره: ۲
۱۱۸	شماره: ۳

۱۲۰ ..... پی نوشت ها -

۱۲۸ ..... منابع

۱۳۸ ..... مسابقه کتاب خوانی

۱۴۶ ..... درباره مرکز

## راه روشنائی : دوری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353 - Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور: راه روشنائی/مهدی خدامیان .

مشخصات نشر: قم: وثوق، 1399.

مشخصات ظاهری: 128 ص.

شابک: 6-107381-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار با عنوان « راه روشنائی: دوری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام » توسط نشر دارالنشر اسلام در سال 1395 منتشر شده است .

عنوان دیگر: راه روشنائی: دوری از دشمنان اهل بیت علیه السلام.

موضوع: تولی و تبری

موضوع: \*Tawalla and tabarra

رده بندی کنگره: BP196/65

رده بندی دیویی: 297/3775

شماره کتابشناسی ملی: 7369266

وضعیت رکورد: فیا

ص: 1

اشاره





راه روشنایی

مهدی خدامیان

ص: 3



سخن اول \*\*\* 9

فصل اول: نگاهی به قرآن \*\*\* 13

فصل دوم: همراه با اهل بیت علیهم السلام \*\*\* 37

فصل سوم: روش شیعیان \*\*\* 59

فصل چهارم: ظلم دشمنان \*\*\* 71

فصل پنجم: برترین عمل \*\*\* 81

فصل هفتم: زیارت و دعا \*\*\* 103

ص: 5



وقتی کودک بودی، مادر، تو را با اهل بیت علیهم السلام آشنا کرد و به تو آموخت که عشق به آنان، معنای حقیقی دین است، او از حضرت فاطمه علیها السلام سخن ها

گفت و برایت قصه مظلومیتش را بیان کرد.

این گونه بود که از ظلم ها و ستم هایی که دشمنان در حق فاطمه علیها السلام روا داشتند، آگاه شدی. تو دانستی که شیعه باید با دشمنان اهل بیت علیهم السلام دشمن باشد، این معنای «تبری» بود که تو به آن باور پیدا کردی.

سال ها گذشت، تو دیگر جوانی بودی که با اندیشه های مختلف آشنا می شدی، سخن ها را می شنیدی، حس کنجکاوی داشتی، سخنانی به گوش تو می رسید که تو را متحیر کرده بود، سخنانی که بوی دوستی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام را می داد و بیزاری از آن دشمنان را زیر سوال می برد.

وقتی پیش من آمدی، من در چهره ات نگرانی زیادی دیدم، تو ترسیده بودی که مبادا راه را گم کنی! با من سخن گفתי، از دغدغه هایت حرف زدی، می خواستی تا من به تو کمک کنم. آن روز، آیات و روایات را برایت بازگو کردم، کلام خدا و اهل بیت علیهم السلام نور است و رهگشا. در چهره تو آرامشی یافتم. شکر خدا که تو راه را پیدا کردی.

وقتی می خواستی بروی به من گفתי: «چقدر خوب بود کتابی درباره اهمیت دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام می نوشتی و این سخنانی را که

گفتی در آن ذکر می کردی». سخت به دلم نشست، از تو خواستم دعا کنی تا خدا این توفیق را به من بدهد. می دانم آن روز تو از صمیم قلب، دعا کردی.

اکنون من نمی دانم چگونه خدا را شکر کنم، او بر من مَنّت نهاد و توفیق نوشتن کتاب «راه روشنایی» را به من ارزانی داشت، البته از تو هم باید تشکر کنم که این ایده را به ذهنم انداختی و دعایم کردی. ممنونم دوست جوان من!

مهدی خُدامیان آرانی

شهریور 1395 هجری شمسی

ص: 8

من اینجا هستم. تو کجا هستی؟ من در دانشگاه هستم، در کلاس درس. استادی برای من سخن می گوید، نمی خواهم جای تو قضاوت کنم، من فقط نظرم را می گویم: «قرآن سخن این استاد را تأیید نمی کند»، اگر خدا بخواهد در این باره بیشتر سخن خواهم گفت.

نگاهی به من می کنی و منتظر هستی تا ماجرا را شرح دهم، تو در کنار من هستی و سخن استاد را می شنوی، اینجا کلاس درس است و استاد چنین سخن می گوید:

هرگز با کسی دشمنی نکنید. کسی که با مذهب عشق آشنا شد، دیگر فرعون و موسی، ابلیس و آدم را یکسان می بیند، در نگاه یک عاشق، «صلح کُلّ» بین همه برقرار شده است.

شما باید کلام «مُحیی الدین عربی» را بخوانید، او به درجه ای از عرفان رسیده بود که به علی علیه السلام، معاویه، عُمر و ابوبکر، عشق می ورزید و همه آنان را دوست داشت. [\(1\)](#)

\*\*\*

هنوز کنارم هستی، سخنان استاد ادامه پیدا می کند، تو این سخنان را با

ص: 9



تعجب می شنوی، تعجب می کنی که من اینجا چه می کنم و چرا به این سخنان گوش می دهم؟

تعجب نکن! اینجا دانشگاهی در تهران است، من هم دانشجوی رشته ادبیات عرب این دانشگاه هستم. از نگاهت همه چیز را می فهمم، انتظار داری که بلند شوم و اجازه بگیرم و حرفم را بزنم، اما من بد سابقه شده ام، چندین بار سر کلاس وارد بحث شده ام و استاد مقداری از من ناراحت شده است و...

من فعلاً سکوت می کنم، سکوت من نشانه رضایت نیست، امیدوارم شرایط مرا درک کنی.

\*\*\*

و اکنون به تاریخ سفر می کنم، به گذشته های دور... من به شهر مدینه می روم... امام باقر علیه السلام پنجمین امام من است، آمده ام تا از سخنان او بهره ببرم، اینجا شهر مدینه است، از کوچه ها عبور می کنم، تو هم همراه من می آیی، اینجا مسجد پیامبر است...

امام باقر علیه السلام در اینجا تفسیر قرآن می گوید:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».

«خدا در درون هیچ کس، دو دل قرار نداده است».

این آیه 4 سوره «احزاب» است، امروز امام باقر علیه السلام درباره این آیه سخن می گوید، به سخن او گوش فرا می دهم:

\*\*\*

خدا در درون انسان، دو دل قرار نداده است تا با یک دلش، ما را دوست بدارد و با دل دیگرش دشمنان ما را دوست بدارد! کسی که ما را دوست دارد

ص: 10

دیگر نمی تواند دشمنان ما را دوست بدارد، چون او یک دل بیشتر ندارد. کسی که ادعا می کند ما اهل بیت علیهم السلام را دوست دارد باید محبت و دوستی خود را خالص گرداند، هر کس می خواهد بداند که آیا واقعاً ما را دوست دارد یا نه، باید خود را امتحان کند، اگر هم ما را و هم دشمنان ما را دوست دارد، او دیگر از ما نیست و ما هم از او نیستیم!

خدا، جبرئیل و میکائیل، دشمن کسانی هستند که در دوست داشتن ما، دشمنان ما را شریک سازند! (1)

\*\*\*

این سخنان، مرا به فکر و می دارد و افق تازه ای در ذهن من باز می کند، اگر من، هم حضرت علی علیه السلام و هم دشمن او را دوست بدارم، در مسیر سعادت و رستگاری قرار نگرفته ام... من باید مواظب باشم مبادا راه را گم کنم.

هر کس از راه قرآن و اهل بیت علیهم السلام جدا شد، به گمراهی افتاد، من باید

اندیشه و زندگی خود را بر اساس گفتار اهل بیت علیهم السلام تنظیم کنم، خدا به آنان مقام عصمت را داده است، آنان حقیقت قرآن هستند.

ص: 11

---

1- . عن أبي جعفر في قوله: (ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه) فيحب بهذا ويبغض بهذا ، فأما محبنا فيخلص الحب لنا كما يخلص الذهب بالنار لا كدر فيه ، من أراد أن يعلم حبنا فليمتحن قلبه فان شاركه في حبنا حب عدونا فليس منا ولسنا منه ، والله عدوهم وجبرئيل وميكائيل والله عدو للكافرين: تفسير القمي ج 2 ص 171، البرهان ج 4 ص 410، بحار الانوار ج 24 ص 318.



می خواهم قرآن بخوانم، همان قرآنی که از حضرت ابراهیم علیه السلام هفتاد بار یاد کرده است و از من خواسته پیرو راه او باشم، ابراهیم علیه السلام، پرچم دار توحید است و همه آزادگان تاریخ از او به بزرگی یاد می کنند.

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد، در کودکی پدرش از دنیا رفت و او یتیم شد، آذر، عموی او بود و او را بزرگ کرد. آذر، حَقّ بزرگی بر ابراهیم علیه السلام داشت و برای همین ابراهیم علیه السلام همواره او را همچون پدر، عزیز می شمرد. (1)

وقتی ابراهیم علیه السلام دید که عمویش آیین بت پرستی دارد با او سخن گفت و او را از پرستش سنگ ها منع کرد، ولی آذر سخن ابراهیم را نپذیرفت و به عبادت بت ها ادامه داد.

اینجا بود که دیگر ابراهیم علیه السلام از عمویش برای همیشه جدا شد و قلبش را از عشق به عمو شستشو داد.

کسی که پیرو ابراهیم علیه السلام است نمی تواند به کسانی که باطل گرا هستند عشق بورزد، او چاره ای ندارد باید راه خود را جدا کند، راه ابراهیم علیه السلام چیزی

ص: 13

---

1- . وأما ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه آذر وكونه ضالاً مشركاً فلا يقدر في مذهبننا...: بحار الانوار ج 35 ص 156، كما انه ذكر نسب ابراهيم كذا: ابراهيم بن تاريخ راجع: مناقب آل ابي طالب ج 1 ص 135، بحار الانوار ج 15 ص 106، روض الجنان ج 13 ص 88، تفسير المحيط ج 1 ص 536، تاريخ الطبري ج 1 ص 162، الكامل في التاريخ لابن الاثير ج 1 ص 94، قصص الانبياء لابن كثير ج 1 ص 167.

جز این نیست: «جدایی کامل از باطل».

وقت آن است که آیه 48 سوره «مریم» را در اینجا بنویسم:

«وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»

«من از شما و از همه بت‌هایی که می‌پرستید، جدا می‌شوم».

این درس بزرگ ابراهیم علیه السلام است، جدا شدن از مسیر باطل!

آن استاد در کلاس درس دانشگاه، چه سخنانی برای من گفت؟ چرا از من خواست که با هیچ کس، دشمنی نکنم؟

مُحِبِّي الدِّينِ عَرَبِيٌّ، فریاد عشق برآورده است و از من می‌خواهد حَقِّ و باطل را با هم دوست بدارم و به «صلح کُلِّ» برسم!

این سخن مخالف قرآن است، قرآن از من می‌خواهد تا ابراهیم علیه السلام را الگوی خود قرار بدهم، همان ابراهیم علیه السلام که از باطل جدا شد، همان ابراهیم علیه السلام که به جنگ باطل رفت، تبر در دست گرفت و به بت‌خانه رفت و بت‌ها را شکست، اگر مذهب صلح کُلِّ، درست بود پس چرا ابراهیم علیه السلام جان خود را به خطر انداخت؟ چرا او با بت‌پرستان مبارزه کرد تا آنجا که او را دستگیر کردند و در میان آتش انداختند!

ص: 14

من می خواهم به مکه بروم، می خواهم همراه این پدر و پسر باشم، می دانم که تو هم دوست داری با من بیایی!

این پدر، همان ابراهیم علیه السلام است، او پسرش را به قربانگاه می برد! او آماده است تا اسماعیل خود را در راه خدا قربانی کند. خدا می خواهد این گونه او را امتحان کند.

گوش کن!

اسماعیل با پدر سخن می گوید:

-- مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟

-- آری، پسر.

-- پس چرا قربانی با خود برنداشتی، گوسفندی و یا شتری!

اشک در چشمان پدر حلقه می زند و می گوید:

-- عزیز دلم! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را در راه او قربانی کنم.

-- پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده!

من مات و مبهوت این ایمان اسماعیل هستم، او چگونه توانسته است به

آنان به سوی سرزمین «مِنا» می روند، لحظاتی می گذرد، آنان نزدیک قربانگاه هستند، ناگهان پیرمردی جلوراه آنان می آید و می گوید: «ای ابراهیم! چرا می خواهی این جوان بی گناht را به دست خودت به قتل برسانی؟».

ابراهیم علیه السلام می فهمد که این پیرمرد همان شیطان است، شیطان آمده است تا او را وسوسه کند و نگذارد او از این امتحان بزرگ، سربلند بیرون بیاید. اینجاست که ابراهیم هفت سنگ برمی دارد و به سوی شیطان پرتاب می کند و شیطان هم فرار می کند. (بعد از آن خدا، جبرئیل را می فرستد تا گوسفندی را به دست ابراهیم علیه السلام بدهد و او آن گوسفند را به جای اسماعیل قربانی کند).

و این سنت در تاریخ می ماند، هر حاجی که به سفر حج می رود باید به همان جا که شیطان سر راه ابراهیم علیه السلام آشکار شد، برود و هفت سنگ به آن جایگاه بزند، این کار از اعمال مهم حج است!

ابراهیم علیه السلام با این کار می خواست چه پیامی را به همه ما برساند؟ چرا او هفت عدد سنگ برداشت و به سوی شیطان زد؟

ابراهیم علیه السلام به دنبال آن بود که مرز بین حق و باطل آشکار شود، پیروان او در مقابل باطل استوار بایستند و هرگز به باطل، محبت پیدا نکنند.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیروان شیطانند، من باید مواظب باشم، مبادا به آنان محبت پیدا کنم. دشمنی با باطل، آیین و مرام ابراهیم علیه السلام است، هر کس پیرو اوست باید دشمنی باطل را در دل داشته باشد و این دشمنی را در عمل نشان بدهد.

آیا تا به حال در آیه 57 سوره «احزاب» دقت کرده ای؟ آنجا که قرآن می گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...».

«کسانی را که خدا و پیامبر او را اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کند و برای آنان عذابی خوارکننده، آماده کرده است.».

تو خودت می دانی که خدا، جسم نیست، هیچ کس نمی تواند او را اذیت کند، او صفات و ویژگی های انسان ها را ندارد، انسان ها نمی توانند او را آزار بدهند و او را به خشم آورند. پس به راستی منظور از این سخن چیست؟

معنای این سخن این است: هر کس پیامبر را اذیت کند، خدا را اذیت کرده است، قرآن این گونه به انسان ها هشدار می دهد تا پیامبر را آزار ندهند و او را به خشم نیاورند. هر کس پیامبر را آزار دهد، خدا را آزار داده است.

\*\*\*

آن شب را فراموش نمی کنم، شبی که مهمان خانه دوست بودم و دور آن

خانه زیبا طواف می کردم. صدایی به گوشم رسید. یکی در کنار من راه می رفت و با صدای بلند چنین می گفت: «خدایا! تو لعنت کن آنانی که



خلفای پیامبر تو را لعنت می کنند».

من اول به او توجه نکردم، اما او این سخن را بارها و بارها تکرار کرد، گویا او می خواست که من این دعا را بشنوم!

او خیال می کرد که من دارم در حال طواف، زیارت عاشورا می خوانم، برای همین جمله خود را بارها تکرار کرد.

نگاهی به او کردم، لبخندی زدم و به او سلام کردم. او جواب سلام مرا داد. به او گفتم آیا دوست داری قدری با هم گفتگوی علمی داشته باشیم. قبول کرد. کناری رفتیم و گفتگوی ما آغاز شد، من گفتم:

-- برادر! آیا قول می دهی که این نشست ما، فقط یک گفتگوی علمی باشد.

-- بله. من از بحث علمی بسیار خوشحال می شوم.

-- برادر! تو در هنگام طواف چه دعایی می خواندی؟

-- من این دعا را می خواندم: «خدایا

! هر کس که خلفای پیامبر را لعنت کند، تو آن ها را لعنت کن».

-- برادر! منظور شما از خلفای پیامبر چه کسانی هستند؟

-- منظور من، خلیفه اول و دوم و سوم می باشند که بعضی ها آنان را لعنت می کنند.

-- خوب، بگو بدانم چه کسانی آن ها را لعنت می کنند؟

-- من شنیده ام که شیعیان آنان را لعنت می کنند.

-- برادر! آیا تا به حال، دلیل این کار را از ایشان پرسیده ای؟

-- نه.

-- برادر! پس گوش کن، می خواهم مطلبی برایت بگویم، مطلب من سه

مقدمه دارد، مقدمه اول من این است: قرآن می گوید: «هر کس پیامبر را آزار دهد، خدا در دنیا و آخرت او را لعنت می کند». آیا این آیه را خوانده ای؟

-- آری، این، آیه 57 سوره احزاب است.

-- آیا قبول داری اگر کسی پیامبر را خصمناک و غضبناک کند، خدا را آزار داده است؟

-- آری!

-- مقدمه دوم من را بشنو! آیا این حدیث را شنیده ای که پیامبر فرمود: «دخترم، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، هر کس او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است». (1)

-- بله. این حدیث در کتاب های معتبر ما نقل شده است، این حدیث حتی در کتاب «صحیح بخاری» هم آمده است و تو می دانی که «صحیح بخاری»، بهترین کتاب ما می باشد.

-- یعنی این حدیث صحیح است و اشکالی ندارد؟

-- بله. حدیث صحیح است.

-- اما مقدمه سوم، در کتاب «صحیح بخاری» این حدیث نقل شده است که وقتی فاطمه علیها السلام از ابوبکر ارث خود را طلب نمود، ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه علیها السلام خودداری کرد. به همین دلیل، فاطمه علیها السلام از ابوبکر خصمناک شد و دیگر فاطمه علیها السلام هرگز با ابوبکر سخن نگفت. (2)

-- خوب، حالا حرف اصلی تو چیست؟

-- اگر سه مقدمه مرا قبول کردی. حالا- من این سه مقدمه را کنار هم می گذارم: فاطمه علیها السلام از ابوبکر خصمناک بود، هر کس فاطمه علیها السلام را آزار دهد، پیامبر را آزار داده است، هر کس پیامبر را آزار دهد، لعنت خدا برای اوست.

ص: 19

---

1- فاطمه بضعة منی فمن أغضبها أغضبني: صحیح البخاری ج 4 ص 210، 219، ابنتی بضعة منی، یرینی ما رابها ویؤینی ما آذاها: صحیح مسلم ج 7 ص 141، فاطمة بضعة منی، یؤینی ما آذاها: مسند أحمد ج 4 ص 5، صحیح مسلم ج 7 ص 141، سنن الترمذی ج 5 ص 360، المستدرک ج 3 ص 159، أمالی الحافظ الإصفهانی ص 47، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 272، تاریخ مدینه دمشق ج 3 ص 156، تهذیب الکمال ج 35 ص 250، وراجع: سنن الترمذی ج 5 ص 360، مجمع الزوائد ج 4 ص 255، فتح الباری ج 7 ص 63، المعجم الكبير ج 20 ص 20، الجامع الصغير ج 2 ص 208، فیض القدير ج 3 ص 20 و ج 4 ص 215 و ج 6 ص 24، كشف الخفاء ج 2 ص 86، الإصابه ج 8 ص 265، تهذیب التهذیب ج 12 ص 392، تاریخ الإسلام للذهبی ج 3 ص 44، البدایه والنهایه ج 6 ص 366.

2- . فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمه منها شيئاً، فوجدت فاطمه على أبي بكر في ذلك، فهجرتة...: صحيح البخارى ج 5 ص 83، صحيح مسلم ج 5 ص 154، السقيفه وفدك للجوهري ص 107، فتح البارى ج 6 ص 139، عمدته القارى ج 17 ص 258، صحيح ابن حبان ج 11 ص 153، مسند الشاميين ج 4 ص 198، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 46، نصب الرايه ج 2 ص 360، كنز العمال ج 15 ص 499.

-- منظور تو از این حرف ها چیست؟

-- من بیش از این توضیح نمی دهم، تو خودت بنشین و فکر کن! ببین به چه نتیجه ای می رسی، اگر شیعیان بعضی از اطرافیان پیامبر را لعن می کنند، دلیلش واضح است. من از کتاب های خود شما دلیل آوردم. آنانی که فاطمه علیها السلام را آزرده اند، خدا آن ها را لعنت کرده است!

\*\*\*

پس از رحلت پیامبر، مردم با ابوبکر بیعت کردند، حوادث دردناکی برای عزیزان پیامبر پیش آمد، چند ماه گذشت. فاطمه علیها السلام در بستر بیماری افتاد، ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند به عیادت فاطمه علیها السلام بروند. آنان به علی علیه السلام خبر دادند و قرار شد نزد فاطمه علیها السلام بروند.

ابوبکر و عمر وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند. سلام کردند و نشستند، فاطمه علیها السلام جواب آنان را نداد و روی خود را برگرداند (1).

عمر نگاهی به ابوبکر کرد و از او خواست تا سخن خود را آغاز کند.

ابوبکر چنین گفت: «ای فاطمه! ای عزیز دل پیامبر، تو می دانی که من تو را بیش از دخترم، عائشه دوست دارم» (2).

اما فاطمه علیها السلام جوابی نداد، ابوبکر گفت: «ای دختر پیامبر! آیا می شود ما را ببخشی؟» (3).

فاطمه علیها السلام همان طور که روی خود را به دیوار کرده بود، چنین گفت:

-- آیا شما از پیامبر شنیدید که فرمود: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟»

-- آری، ای دختر پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم.

ص: 20

1- . فأذنت لهما، فدخلتا عليها فسلمتا فردت ضعيفاً...: بحار الأنوار ج 29 ص 157 ، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج 14 ص 216 .

2- . فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله ، والله إن قرابه رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإذك لأحِبُّ إلي من عائشه ابنتي: الإمامه والتبصره ج 1 ص 20 ، بحار الأنوار ج 28 ص 37 ، الغدير ج 7 ص 229 ، قاموس الرجال ج 12 ص 328 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 318 ، هامش مؤمر علماء بغداد ص 186.

3- . ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضى عني يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج 29 ص 32 وراجع: عمده القاري ج 15 ص 20 ، كنز العمال ج 5 ص 605 ، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 121 ، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 47 ، البدايه والنهائيه ج 5 ص 310 ، السيره



-- شکر خدا که شما به این سخن اعتراف کردید .

فاطمه علیهاالسلام دستان خود را به سوی آسمان گرفت و روی خود را به سوی آسمان کرد و از سوز دل چنین فرمود: «بارخدا یا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آن ها راضی نیستم».(1)

سپس رو به آن ها کرد و فرمود: «به خدا قسم! هرگز از شما راضی نمی شوم، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و شکایت شما را به او کنم».(2)

ص: 21

---

1- . قالت: نشدتکما باللّه، هل سمعتما رسول اللّه يقول: فاطمه بضعه منّی، فمن آذاها فقد آذانی... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203 .

2- . لا واللّه لا أرضی عنکما أبداً حتّی ألقى أبی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما...: کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303 و ج 43 ص 199.

روز 18 ذی الحجّه سال 11 هجری فرا رسید، وقتی پیامبر از سفر حجّ به سوی مدینه باز می گشت، جبرئیل کنار غدیر خمّ بر او نازل شد و از او خواست تا ولایت علی علیه السلام را برای مردم اعلام کند و از همه آنان بخواهد با علی علیه السلام بیعت کنند.

پیامبر در صحرائ غدیر توقف کرد و دستور داد تا همه در آنجا جمع شوند، سپس علی علیه السلام را نزد خود فرا خواند و دست او را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». پیامبر سه روز آنجا ماند تا همه با علی علیه السلام بیعت کنند.

عصر روز بیست و دوم ذی الحجّه بود که پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد، راهی طولانی در پیش بود، چند ساعت گذشت، هوا تاریک شد، پیامبر برای نماز مغرب و عشاء توقف کوتاهی کرد و سپس به حرکت ادامه داد.

هوا تاریک تر شد، آنجا مسیری کوهستانی بود، دژّه ای عمیق در پیش رو بود، گردنه ای که عبور از آن سخت بود، در آنجا جاده، تنگ می شد، همه باید در یک ستون قرار می گرفتند و از آنجا عبور می کردند، شتر پیامبر اولین شتری بود که از گردنه عبور کرد، پشت سر او، حذیفه و عمّار بودند، نام آنجا

همه جا را سکوت فرا گرفته بود، در دل شب، فقط پرتگاهی هولناک به چشم می آمد، ناگهان صدایی به گوش پیامبر رسید، جبرئیل با پیامبر چنین سخن گفت: «ای محمد! عده ای از منافقان در بالای همین کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند». (2)

خدا پیامبر را از خطر بزرگ نجات داد و جبرئیل را فرستاد تا این خبر را به پیامبر بدهد، عده ای از منافقان تصمیم شومی گرفته بودند، آن ها وقتی دیدند پیامبر آن مراسم با شکوه را در غدیر حُمّ برگزار کرد و از همه مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند. (3)

وقتی که آن ها خبر دار شدند که پیامبر در شب از «عَقَبه هَرشَا» عبور می کند در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند. آن ها چهارده نفر بودند و می خواستند با نزدیک شدن شتر پیامبر، سنگ پرتاب کنند تا شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج شود و در این درّه عمیق سقوط کند و با سقوط شتر، پیامبر کشته شود.

این نقشه آنان بود و منتظر بودند نقشه خود را اجرا کنند، اما خدا جبرئیل را فرستاد تا به پیامبر خبر بدهد. جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر گفت و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا زد.

صدای پیامبر در دل کوه پیچید، منافقان با شنیدن صدای پیامبر ترسیدند، عمار و حذیفه، شمشیر خود را از غلاف کشیدند و از کوه بالا رفتند، وقتی منافقان دیدند که رازشان آشکار شده است، فرار کردند.

حذیفه، نفس زنان برگشت و به پیامبر خبر داد که منافقان فرار کردند.

ص: 23

- 1- . عَقَبه هَرشَى إلی ذات الأَصافر میلان، ثمَّ إلی الجُحَفَه، ولیس بین الطریقین إلاَّ مِیلین: معجم ما استعجم ج 3 ص 954.
- 2- . قعدوا له فی العقبه وهی عقبه آرشی هَرشَى بین الجُحَفَه والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه...: تفسیر القمّی ج 1 ص 174، بحار الأنوار ج 31 ص 632؛ اتفقوا علی أن ینفروا بالنبی ناقته علی عقبه هَرشَى، وقد كانوا عملوا مثل ذلك فی غزوه تبوک: بحار الأنوار ح 28 ص 97.
- 3- . والرأی أن تقتل محمّداً قبل أن یدخل المدینه... فقعد سبعة عن یمین العقبه...: إقبال الأعمال ج 2 ص 249.



آن منافقان که در آن شب، نقشه ترور پیامبر را داشتند کسانی بودند که به ظاهر مسلمان بودند ولی برای رسیدن به ریاست و حکومت، حاضر بودند هر کاری بکنند.

آن ها می دانستند که علی علیه السلام همه خوبی ها را در خود جمع کرده است و فقط او شایستگی رهبری را دارد، اما عشق به ریاست، لحظه ای آن ها را رها نکرد، آنان همان کسانی بودند که بعد از پیامبر، حقّ علی علیه السلام را غصب کردند و به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و آنجا را به آتش کشیدند.

\*\*\*

بار دیگر آیه 57 سوره «احزاب» را در اینجا می نویسم:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...».

«کسانی را که خدا و پیامبر را اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کند و برای آنان عذابی خوارکننده، آماده کرده است.».

من کسانی را که نقشه ترور پیامبر را کشیدند، لعن می کنم، چون آنان با این کار خود، پیامبر را آزرده، هر کس که پیامبر را بیازارد خدا او را لعنت کرده است.

ص: 24

در اینجا می‌خواهم آیه 25 سوره «رعد» را بیان کنم:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ... أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»

«کسانی که پیمان خدا را می‌شکنند، به لعنت گرفتار می‌شوند و در روز قیامت، منزلگاه آنان جهنم است».

در این آیه، قرآن از کسانی سخن می‌گوید که به پیمان خدا وفادار نمی‌مانند و برای همین شایسته لعنت می‌باشند و در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهند شد.

وقتی تاریخ را می‌خوانم متوجه می‌شوم که دشمنان اهل بیت علیهم السلام همان کسانی هستند که پیمان خدا را شکستند و عهد خود را فراموش کردند.

روز هجدهم ذی‌الحجه سال 11 هجری بود، پیامبر از سفر حج به سوی مدینه باز می‌گشت، جبرئیل کنار غدیر خم بر او نازل شد و آیه 67 سوره مائده را برای پیامبر خواند:

«ی-أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» .

«ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای».

اینجا بود که پیامبر در آن صحرا توقف کرد و دستور داد تا همه در آنجا جمع شوند، سپس علی علیه السلام را نزد خود فرا خواند و دست او را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن» (1).

بعد از آن بود که پیامبر از همه مردم خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند، اولین کسانی که با آن حضرت پیمان بستند، ابوبکر و عمر بودند، آنان در هنگام بیعت چنین گفتند: «خوشا به حال تو ای علی! به راستی که تو، مولای ما و مولای همه مردم شدی» (2).

بیعت با علی علیه السلام، پیمان خدا بود، آنان آن روز، گوی سبقت را از همه ربودند و زودتر از همه بیعت کردند، ولی آنان چقدر زود همه چیز را فراموش کردند و پیمان خود را شکستند...

\*\*\*

نزدیک به هفتاد روز از «غدیر حُمّ» گذشته است، پیامبر از دنیا رفته است،

ص: 26

---

1- . بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الکافی ج 1 ص 294، التوحید ص 212، الخصال ص 211، کمال الدین ص 276، معانی الأخبار ص 65، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذیب الأحکام ج 3 ص 144، کتاب الغیبه للنعمانی ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، کنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297.

2- . فقال له عمر: یخ یابن أبی طالب، أصبحت مولای... روضه الواعظین ص 350، الإرشاد ج 1 ص 177، العمده ص 195.

گروه زیادی در «سَقِيفَه» جمع شده اند، سَقِيفَه، سایه بانی است که کنار شهر مدینه واقع شده است، در آنجا شوری برپا شده است، انصار (مسلمانانی که اهل مدینه هستند) می خواهند با «سعد» بیعت کنند، سعد یکی از بزرگان انصار است. دور سعد می چرخند و شعار می دهند، ظاهراً هیچ کس با خلافت سعد مخالف نیست!

ناگهان ابوبکر و عُمَر از راه می رسند، آنها از دیدن این همه جمعیت که در آنجا جمع شده اند تعجب می کنند.

ابوبکر جلو می رود و چنین سخن می گوید: «ای انصار! ما از نزدیکان پیامبر هستیم. بیاید خلافت ما را قبول کنید، ما قول می دهیم که هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهیم». (1)

در این میان یکی از جابری می خیزد و می گوید: «نزدیکان پیامبر، بیش از ما شایستگی خلافت را دارند». (2)

این سخن همه را به فکر فرو می برد، باید خلافت را به نزدیکان پیامبر سپرد، اما چه کسی از علی علیه السلام به پیامبر نزدیک تر است؟ مگر پیامبر او را برادر خود خطاب نمی کرد؟ مگر در روز غدیر، پیامبر او را به عنوان جانشین خود معرفی نکرد؟ چرا این مردم این قدر عوض شده اند؟

اکنون عُمَر برمی خیزد تا برای مردم سخن بگوید، سخن او کوتاه و مختصر است: «ای مردم، بیاید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم». (3)

به راستی منظور عُمَر کیست؟ آیا سنّ زیاد، می تواند ملاک انتخاب خلیفه

ص: 27

1- . وأنتم يا معشر الأنصار! من لا ينكر فضلکم فی الدین ولا سابقتهم العظیمه فی الإسلام، رضیکم اللّٰه أنصارا لدینہ ورسولہ... تاریخ الطبری ج 3 ص 218، الکامل فی التاریخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 21، وراجع: صحیح البخاری ج 3 ص 1341 ح 3467، الطبقات الکبری ج 2 ص 269؛ تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 64؛ عمدہ القاری ج 24 ص 8، کنز العمال ج 5 ص 646.

2- . فلما رأى بشير بن سعد الخزرجي ما اجتمعت عليه الأنصار من أمر سعد... وكان حاسداً له وكان من سادة الخزرج... شرح نهج البلاغه ج 6 ص 9، بحار الأنوار ج 28 ص 345.

3- . فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنّاً وأكثرنا ليناً: بحار الأنوار ج 30 ص 291.

باشد؟ چرا باید دوباره سنت های غلط روزگار جاهلیت زنده شود؟

سخن عمر ادامه پیدا می کند: «بیایید با ابوبکر بیعت کنیم». (1)

همه نگاه ها به سوی آن دو خیره می شود. عمر می گوید: «ای ابوبکر! تو بهترین ما هستی، دستت را بده تا با تو بیعت کنم». (2)

عمر دست ابوبکر را می گیرد و می گوید: «ای مردم! با ابوبکر بیعت کنید». (3)

سرانجام مردم با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت می کنند و این گونه بنای ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم السلام گذاشته می شود.

به راستی چه شد که ابوبکر و عمر، عهد خود را شکستند؟ آنان که در روز غدیر زودتر از همه با علی علیه السلام بیعت کردند، پس چرا در اینجا چنین کاری کردند؟ چرا آنان مردم را به سوی خود فرا خواندند و حق اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند؟

قرآن وعده داده است که هر کس، پیمان خدا را از یاد ببرد و آن را بشکند، به لعنت خدا گرفتار می شود و در روز قیامت، منزلگاه او جهنم است.

ص: 28

---

1- . فهِلْمُوا إِلَى عُمَرَ فَبَايَعُوهُ، فَقَالُوا: لَا، فَقَالَ عُمَرُ: فَلِمَ؟ فَقَالُوا: نَخَافُ الْإِثْرَ...: كُنز الْعَمَالِ ج 5 ص 652 وراجع تاریخ الطبری ج 3 ص 218، الكامل فی التاریخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 21.

2- . فَمَنْ ذَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ كَأَنْ يَتَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكَ، ابسط يدك نبايعك: تاريخ الطبری ج 3 ص 218، الكامل فی التاریخ ج 2 ص 1312.

3- . فَكَثُرَ اللَّغَطُ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، حَتَّى فَرَّقْتُ مِنَ الْاِخْتِلَافِ، فَقُلْتُ: ابسط يدك يا أبا بكر، فبسط يده فبايعته...: صحيح البخاری ج 6 ص 2505، مسند أحمد ج 1 ص 123، صحيح ابن حبان ج 2 ص 148 و ص 155، تاريخ الطبری ج 3 ص 205، السيره النبويه لابن هشام ج 4 ص 308، تاريخ دمشق ج 30 ص 281 و ص 284، الكامل فی التاریخ ج 2 ص 11، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 23، أنساب الأشراف ج 2 ص 265، السيره النبويه لابن كثير ج 4 ص 487.

حتماً بارها آیه 159 سوره «بقره» را خوانده ای، آنجا که قرآن چنین می گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

«کسانی که آیات خدا را پنهان می کنند، خدا و همه لعنت کنندگان، آنان را لعنت می کنند».

پنهان کردن حقیقتی (که خدا برای هدایت مردم فرستاده است)، بزرگ ترین گناه است، کسی که این حقیقت را از مردم پنهان کند، گرفتار لعن خدا می شود و شایسته است که همه مردم او را لعنت کنند. این پیامی است که از این آیه فهمیده می شود.

ولایت علی علیه السلام، امری آسمانی بود، خدا در قرآن بارها به این امر اشاره کرده است، پیامبر هم در هر زمان و مکان مناسب، این حقیقت را برای مردم بازگو کرد، اما دشمنان اهل بیت علیهم السلام تلاش بسیاری کردند و برنامه هایی را اجرا کردند تا ولایت علی علیه السلام بر مردم پنهان بماند، آنان تا آنجا که توانستند فضائل علی علیه السلام را کتمان کردند.

بعد از رحلت پیامبر، خط نفاق نقشه های خود را عملی کرد و ابوبکر را به عنوان خلیفه معرفی کرد، آنان عدّه ای از مردم را با پول خریدند، عدّه ای را هم ترساندند و گروهی را هم با تبلیغات خود، فریب دادند، در اینجا می خواهیم نمونه ای از این فریب کاری ها را نقل کنیم:

دو سه روز از ماجرای سقیفه گذشته است، ابوبکر وارد مسجد می شود و بالای منبر پیامبر می رود. یک نفر از در مسجد وارد می شود و رو به ابوبکر می کند و می گوید: «ای خلیفه خدا».

همه تعجب می کنند، آیا ابوبکر این قدر مقام پیدا کرده که خلیفه خدا شده است؟! ابوبکر از بالای منبر فریاد می زند: «من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه پیامبر هستم و به این راضی هستم که مرا به این نام بخوانید». (1)

آری، این گونه است که لقب خلیفه رسول خدا برای ابوبکر، عنوان رسمی شناخته می شود. بعد از آن، ابوبکر سخنان خود را ادامه می دهد: «ای مردم! هیچ کس شایستگی خلافت را همانند من ندارد، آیا من اولین کسی نبودم که نماز خواندم، آیا من بهترین یار پیامبر نبودم؟!». (2)

این گونه است که ابوبکر حقیقت را کتمان می کند، مردم به یاد دارند علی علیه السلام اولین کسی بود که به پیامبر ایمان آورد و با آن حضرت نماز خواند. (3)

مگر تا مدّت ها، فقط علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام همراه پیامبر نماز نمی خواندند؟ آن روزها که هنوز ابوبکر مسلمان نشده بود... (4)

چرا ابوبکر این گونه حقیقت را کتمان می کند؟ آیا او نمی ترسد به لعنت خدا گرفتار بشود؟ قرآن وعده داده است هر کس حقیقت را کتمان کند، خدا او را

ص: 30

1- . قیل لأبی بکر: یا خلیفه الله، فقال: لست خلیفه الله ولكنی خلیفه رسول الله، وأنا راضٍ بذلک...: کنز العمال ج 5 ص 589، حواشی الشیروانی ج 9 ص 75، تفسیر القرطبی ج 14 ص 455، الطبقات الکبری ج 3 ص 183.

2- . لَمَّا أَبْطَأَ النَّاسُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: مَنْ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنِّي؟ أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى...: کنز العمال ج 5 ص 590، الطبقات الکبری ج 3 ص 182.

3- . أَوَّلَ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ عَلِيٌّ: سنن الترمذی ج 5 ص 395، معرفه السنن والآثار ج 5 ص 39، نصب الرایه ج 4 ص 356، الطبقات الکبری ج 3 ص 21، تاریخ دمشق ج 42 ص 26، تاریخ الطبری ج 2 ص 55، البدایه والنهایه ج 3 ص 36.

4- . مکث الإسلام سبع سنين ليس فيه إلا ثلاثة: رسول الله وخديجه وعليّ: شرح الأخبار ج 1 ص 178، مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 291، بحار الأنوار ج 38 ص 231.

چند روز می گذرد، دیگر وقت آن است که حکومت، علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر مجبور کند، مأموران به خانه فاطمه علیها السلام هجوم می برند و در خانه را آتش می زنند، فاطمه علیها السلام برای یاری علی علیه السلام اقدام می کند، آنان فاطمه علیها السلام را

زیر آماج تازیانه ها قرار می دهند و بعد از آن علی علیه السلام را به مسجد می آورند.

ابوبکر در مسجد آماده است تا مراسم بیعت برگزار شود، در اطراف او عده ای با شمشیر ایستاده اند، عُمَر شمشیر خود را بالای سر علی علیه السلام قرار داده است. (1)

عُمَر رو به علی علیه السلام می کند و به او می گوید: «ای علی! با ابوبکر بیعت کن و اگر این کار را نکنی گردنت را می زنم». (2)

آنگاه علی علیه السلام پاسخ می دهد: «اگر مرا بکشید بنده ای از بندگان خدا و برادر پیامبر را کشته اید». عُمَر این سخن را می شنود، پس می گوید: «ای علی! تو بنده خدا هستی، در این مطلب، حرفی نیست، ولی تو برادر پیامبر نیستی!». (3)

علی علیه السلام چنین جواب می دهد: «آیا آن روز که پیامبر میان مسلمانان، پیمان برادری می بست را فراموش کرده اید؟ پیامبر در آن روز فقط با من پیمان برادری بست». (4)

همه سکوت می کنند، آری، خاطره ای برای همه زنده می شود. روزی که پیامبر بین مسلمانان، پیمان برادری می بست، میان هر دو نفر از آنها عقد

ص: 31

---

1- . وَعُمَر قائم بالسيف على رأسه وخالد بن الوليد وأبو عبيده الجراح وسالم مولى أبي حذيفة...: كتاب سليم بن قيس ص 151، الاحتجاج ص 109، بحار الأنوار ج 28 ص 270.

2- . فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك...: الإمامة والسياسة ج 1 ص 30، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 115، كتاب سليم بن قيس ج 2 ص 593، المسترشد ص 378، الاحتجاج ج 1 ص 213 و 215، بحار الأنوار ج 40 ص 180.

3- . فقال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبد الله فنعم وأما أخو رسوله فلا وأبو بكر ساكت لا يتكلم: الإمامة والسياسة ج 1 ص 30، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207.

4- . أتجدون أن رسول الله أخى بينى وبينه؟ قال: نعم، فأعاد عليهم ثلاث مرّات: كتاب سليم بن قيس ص 153.



برادری برقرار کرد. در آن روز، علی علیه السلام با چشم گریان نزد پیامبر آمد و

فرمود: «ای رسول خدا، بین همه مردم، پیمان برادری بستی، اما برای من، برادری قرار ندادی!».

پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».(1)

در مسجد هیا هو می شود، از هر طرف سر و صدا بلند می شود. عُمَر می بیند الان است که اوضاع خراب شود، پس رو به ابوبکر می کند و فریاد می زند: «چرا بالای منبر نشسته ای و هیچ نمی گویی؟ آیا دستور می دهی تا من گردن علی علیه السلام را بزنم؟».(2)

بار دیگر ترس در وجود همه می نشیند، شمشیرها در دست هواداران خلیفه می چرخد! همه مردم آرام می شوند، هر کس بخواهد اعتراض کند با شمشیرهای برهنه رو برو خواهد بود...

\*\*\*

قرآن می گوید هر کس آنچه را که خدا برای هدایت مردم فرستاده است، کتمان کند، به لعنت خدا گرفتار می شود، چه چیزی از امر ولایت علی علیه السلام برای هدایت مردم، مهمتر بود؟ ولایت علی علیه السلام، حقیقت قرآن بود، کسانی که این حقیقت را کتمان کردند خدا آنان را لعنت می کند.

ص: 32

- 
- 1- . جاءه علی وعیناه تدمعان فقال: یا رسول الله، آخیت بین أصحابک ولم تؤخ بینی و بین أحد الفصول المهمه لابن الصبّاح ج 1 ص 219؛ وراجع الأمالی للمفید ص 174، کنز الفوائد ص 282، الأمالی للطوسی 194، بحار الأنوار ج 8 ص 185 و ج 22 ص 499، سنن الترمذی ج 5 ص 300، المستدرک للحاکم ج 3 ص 14، کنز العمال ج 11 ص 598.
  - 2- . فقام عُمَر فقال لأبی بکر...: ما یجلسک فوق المنبر وهذا جالس محارب لا یقوم فیبايعک، أو تأمر به فنضرب عنقه: کتاب سلیم بن قیس ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 276.

آیا می دانی قرآن در 41 آیه درباره «لعنت کردن دشمنان حقیقت» سخن گفته است؟ قرآن در این آیات، کافران، ستمکاران و منافقان و... را لعنت کرده است.

آیا می دانی در قرآن 24 آیه وجود دارد که نشان می دهد خدا، خودش دشمنان حقیقت را لعنت می کند؟

من در اینجا ترجمه چهار آیه را ذکر می کنم:

1 - سوره بقره آیه 89: «لعنت خدا بر کافران باد!».

2 - سوره آل عمران آیه 87: «سزای آن ستمگران این است که خدا آنان را لعنت می کند».

3 - سوره هود آیه 18: «همانا لعنت خدا بر ستمکاران می باشد».

4 - سوره احزاب آیه 64: «خدا کافران را لعنت کرده است».(1)

هر کس قرآن را با دقت بخواند، متوجه می شود که لعن ستمکاران، کاری زیبا و پسندیده است، آری، لعن ستمکاران، کار خدا می باشد.

ص: 33

---

1- . (أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ)، سوره آل عمران آیه 87 (فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ)، سوره بقره آیه 89 (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)، سوره هود آیه 18 إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ، سوره احزاب آیه 64

خدا هم «لعن کننده» است، اگر من ستمکاران را لعنت کنم، از قرآن پیروی کرده ام و کاری را انجام داده ام که خدا آن را دوست دارد و به آن فرمان داده است.

\*\*\*

در آیه 87 سوره آل عمران چنین می خوانم: «خدا و فرشتگان همواره ستمگران را لعنت می کنند»، آری، فرشتگان هم «لعنت کننده» هستند، آنان که از هر خطایی به دور هستند، ستمکاران را لعن می کنند. (1)

از طرف دیگر، پیامبران بزرگ هم «لعنت کننده» بوده اند و کافران را لعنت کرده اند. در آیه 78 سوره مائده چنین می خوانم: «گروهی که کفر ورزیدند، از زبان داوود و عیسی مورد لعنت قرار گرفتند». (2)

داوود و عیسی علیهما السلام دو پیامبر خدا بودند، قرآن می گوید: «این دو پیامبر، کافران را به خاطر ظلم و ستمی که کردند، لعنت کردند»، البته این لعنت کردن در دل نبوده است، بلکه این دو پیامبر، کافران را با زبان لعن کرده اند.

عده ای می گویند: «دشمنان را در دل لعنت کنید، لازم نیست این لعن را بر زبان خود، آشکار کنید». وقتی من این آیه قرآن را با دقت بخوانم، می فهمم که این سخن اشتباه است، قرآن می گوید: داوود و عیسی علیهما السلام با زبان، دشمنان را لعنت کردند! من هم باید از آنان پیروی کنم.

\*\*\*

ص: 34

- 
- 1- . (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ)
  - 2- . (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ).

در زیارت عاشورا می خوانم که پیامبر «بنی اُمیّه» را در هر محفل و مجلسی، لعنت می کرد. بنی اُمیّه، همان خاندانی بودند که ظلم و ستم فراوان بر پیامبر و فرزندان او روا داشتند (ابوسفیان، معاویه، یزید و...).

حضرت علی علیه السلام در قنوت نماز خود، دشمنان را لعنت می کرد، همه امامان معصوم علیهم السلام نیز این گونه بودند و دشمنان حقّ و حقیقت را با زبان لعنت می کردند تا شیعیان راه را گم نکنند. شیعیان واقعی هم در طول تاریخ این گونه بوده اند.

وقتی من دشمنان را لعنت می کنم، از خدا و فرشتگان و پیامبران و امامان و مومنان پیروی می کنم.

ص: 35



نام او «زکریا بن آدم» بود، او از علمای بزرگ شیعه بود و در قم زندگی می کرد و مردم قم به او احترام زیادی می گذاشتند. او بارها به مدینه سفر کرد و خدمت امام رضا علیه السلام رسید و از علم آن حضرت بهره زیادی برد. او در قم به نشر احادیث اهل بیت علیهم السلام پرداخت و به مکتب شیعه خدمت بزرگی نمود.

در اینجا می خواهیم ماجرای را که او نقل کرده است بیان کنم:

زکریا بن آدم به خانه امام رضا علیه السلام رفته بود، ساعتی در خدمت امام بود و سوالات خود را می پرسید، در این هنگام، در اتاق باز شد و امام جواد علیه السلام در حالی که چهار سال داشت وارد اتاق شد، سلام کرد و جواب شنید، امام رضا علیه السلام فرزند دلبندهش را بوسید. بعد از آن امام جواد علیه السلام به گوشه ای از

لحظاتی گذشت، امام رضا علیه السلام دید که فرزندش دو دستش را بر زمین نهاده است سرش را به طرف آسمان بلند کرده است و به فکر فرو رفته است. امام رضا علیه السلام چنین گفت: «عزیز من! جانم به فدایت! در چه فکری هستی؟». امام جواد رو به پدر کرد و گفت: «به آن دو نفری که در حق مادرم فاطمه ظلم کردند، فکر می کنم، به خدا قسم! بدن آن دو را از خاک در می آورم و در آتش می سوزانم و خاکستر آنها را به باد می دهم و در دریا می ریزم».

وقتی امام رضا علیه السلام این سخن را شنید، فرزندش را در آغوش کشید و پیشانی او را بوسید و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو! به راستی که تو شایستگی آن را داری که بعد از من، امام گردی!». (1)

ص: 38

---

1- . عن زكريا بن آدم قال : إني لعند الرضا إذ جئ بأبي جعفر وسنه أقل من أربع سنين ، فضرب بيده إلى الأرض ورفع رأسه إلى السماء فأطال الفكر ، فقال له الرضا(ع) : بنفسى فلم طال فكرك ؟ فقال : فيما صنع بأمي فاطمه ، أما والله لأخرجنهما ثم لأحرقنهما ثم لأذرينهما ثم لأنسفنهما في اليم نسفا ، فاستدناه وقبل بين عينيه ، ثم قال : بأبي أنت وأمي أنت لها يعني الإمامه: بحار الانوار ج 50 ص 59.

لحظه ای صبر کن! با این عجله کجا می روی؟ با تو سخن می گویم.

صدایم را می شنود، به من نگاه می کند، من خودم را به او می رسانم، از او خواهش می کنم تا به سوئل من پاسخ بدهد. او لحظه ای درنگ می کند، وقت زیادی ندارد، او نگران است، نکند مأموران حکومتی از راه برسند و برای او دردسر درست کنند.

نام او «ابن ثویر» است، او از یاران امام صادق علیه السلام است، من می دانم او مدّت زیادی خدمت آن حضرت بوده است، اکنون حکومت به دنبال اوست، این روزگار، روزگار خفقان و استبداد است، اگر کسی شیعه واقعی باشد با خلافت عباسی مشکل پیدا می کند و نمی تواند سخنان دروغ آنان را باور کند. خلیفه از چنین افرادی در هراس است.

تو هنوز هم همراه من هستی، نگاهی به ابن ثویر می کنی و می گویی: چرا

نگران هستی؟ چرا فرار می کنی؟ دوست من، خطری برای تو ندارد، او فقط یک نویسنده است، او می خواهد برای جوانان از مکتب آسمانی تشیع



بنویسد، از او نهراس! او جاسوس حکومت نیست!

\*\*\*

سخن تو هراس را از دل ابن ثویر برد، اکنون ما در خانه او نشسته ایم، او برای ما دوغِ خنک آورده است، در این هوای گرم مدینه، چقدر این نوشیدنی دلشین است!

به من رو می کنی و می گویی: قلم و کاغذت را بردار و سؤلت را بپرس!

من که وامدار تو هستم، به سخت گوش می کنم و چنین می پرسم:

-- ابن ثویر! من شنیده ام که شما مدّت زیادی خدمت امام صادق علیه السلام بوده اید.

-- آری، من همیشه حسرت آن روزها را می خورم.

-- برای چه؟

آن روزها حکومت بنی عباس درگیر جنگ با بنی امیّه بود و برای همین به مسائل شهر مدینه، زیاد فکر نمی کرد و ما آزادانه خدمت امام خود می رفتیم. امروز دشمنان، دیدار با امام صادق علیه السلام را ممنوع کرده اند.

-- ابن ثویر! تو از آن روزها که خدمت امام بودی، چه خاطره مهمی در ذهنت مانده است؟ من به دنبال مهمترین نکته ای هستم که در ذهن توست.

ابن ثویر سکوت می کند و به فکر فرو می رود، لحظاتی می گذرد، سوال

دیگری از او می پرسم: «اگر تو جای من بودی و می خواستی برای جوانان شیعه، کتاب بنویسی، از آن روزها، چه خاطره ای را در کتاب خودت

ص: 40

می نوشتی؟».

اینجاست که او سر خود را بالا می گیرد و چنین می گوید: «من می دیدم که بعد از هر نماز واجب، امام صادق علیه السلام چهار نفر مرد و چهار زن را لعنت می کرد، همان کسانی که در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم و ستم فراوان کردند، امام آنان را نام می برد و آنان را لعنت می کرد».(1)

وقتی این سخن را می شنوم به فکر فرو می روم، امام صادق علیه السلام با این کار خود می خواستند چه درس مهمی به شیعیان خود بدهند؟ اگر هر شیعه ای بعد از نماز، همانند امام، این کار را انجام بدهد، دیگر هرگز راه گم نمی کند. بیزاری از دشمنان حق و حقیقت، نیمه گمشده دین و راه روشنایی است! لعن بر دشمنان، باعث می شود تا مرز بین من و بین خط تفاق و کفر از بین نرود، زندگی من، جهت آسمانی بگیرد و از جهت شیطانی دور بشود.

\*\*\*

نمی دانم نام «کُتب اربعه» را شنیده اید؟

«کتاب های چهارگانه».

در شیعه، چهار کتاب وجود دارد که معتبرترین کتاب ها می باشند و در قرن چهارم و پنجم هجری نوشته شده اند. هیچ کتاب دیگری به اعتبار این چهار کتاب نمی رسد: «کتاب کافی، کتاب فقیه، کتاب تهذیب، کتاب استبصار».

این ماجرای که در اینجا نوشتم در کتاب «کافی» ذکر شده است، ماجرای دیدار «ابن ثویر» با امام صادق علیه السلام را می گویم. کتاب «کافی» را شیخ کلینی

ص: 41

---

1- . سمعنا أبا عبد الله ع وهو يلعن في دبر كل مكتوبه أربعه من الرجال ، وأربعا من النساء : التیمی والعدوی وفعالان ، و معاویه ، و یسمیهم ، وفلانہ وفلانہ وهندا و أم الحکم أخت معاویه: الکافی ج 3 ص 342، وسائل الشیعه ج 6 ص 462، بحار الانوار ج 83 ص 58.

نوشته است. او یکی از بزرگ ترین دانشمندان شیعه است و کتاب او ارزش علمی بسیار زیادی دارد. او در «شهر ری» به دنیا آمد و در سال 329 هجری در بغداد فوت کرد.

این سخن را به خاطر بسپار: کتاب «کافی»، معتبرترین کتاب حدیثی شیعه می باشد.

\*\*\*

یاد آن روزهایی به خیر که کودک بودم، وقتی در مجلس روضه شرکت می کردم، پیرمرد باصفایی را می دیدم که به پهنای صورت، اشک می ریخت، هنگامی که روضه تمام می شد، فریاد برمی آورد: «بر چهار ملعون و چهار ملعونه لعنت!».

اکنون فهمیدم که او با این کار خود می خواست سنت امام صادق علیه السلام را زنده نگاه دارد، او فهمیده بود که نباید گذاشت راه گم شود. خدایش رحمت کند، چقدر امروز جای او خالی است...

ص: 42

روزهای آخر زندگی پیامبر است، خبر رسیده است که نیروهای کشور «رُوم» قصد حمله به مدینه را دارند، پیامبر شخصی به نام «أسامه» را به عنوان فرمانده سپاه اسلام مشخص می کند و به او دستور می دهد تا اردوگاه خود را در خارج شهر برپا کند و از مسلمانان می خواهد تا به اردوگاه اسامه بپیوندند.

همچنین پیامبر به گروهی از یاران باوفایش مأموریت داده است تا در مدینه بمانند و علی علیه السلام را در اداره امور پایتخت اسلام یاری کنند. پیامبر بارها تأکید می کند لشکر اسامه هر چه سریعتر به سوی دشمن حرکت کند.

پیامبر می داند که عده ای ریاست طلب برای تصرف حکومت و خلافت، نقشه هایی کشیده اند و می خواهند حق علی علیه السلام را غصب کنند، پیامبر می خواهد تا این افراد فرصت طلب، از شهر مدینه دور باشند.

مدتی می گذرد، شب بیست و سوم ماه صفر فرا می رسد، صدای اذان مغرب به گوش می رسد و مردم در مسجد منتظر آمدن پیامبر هستند تا نماز

را با آن حضرت بخوانند ، ولی هر چه صبر می کنند از پیامبر خبری نمی شود ، گویا حال پیامبر بدتر شده است!

علی علیه السلام به مسجد می آید و در محراب می ایستد و مردم پشت سر او نماز می خوانند . (1)

عائشه دختر ابوبکر است ، او فرستاده ای را به اردوگاه أسامه می فرستد تا به پدرش خبر بدهد که هر چه زودتر به مدینه بازگردد زیرا بیماری پیامبر شدت یافته است . وقتی ابوبکر این خبر را می شنود همراه با عمر به سوی مدینه حرکت می کند .

\*\*\*

صدای اذان صبح به گوش می رسد ، مردم به سوی مسجد می شتابند تا نماز صبح را پشت سر پیامبر بخوانند ، ولی بیماری پیامبر شدت یافته است ، او نمی تواند به مسجد بیاید . (2)

ناگهان ابوبکر وارد مسجد می شود ، همه تعجب می کنند که او در اینجا چه می کند ؟ مگر پیامبر به او دستور نداده بود که همراه سپاه أسامه به سوی مرزهای روم برود ؟ ! او برای چه به مدینه برگشته است ؟

ابوبکر به سوی محراب می رود و در جایگاه پیامبر می ایستد و رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ، پیامبر نمی تواند برای نماز به مسجد بیاید ، برای همین مرا فرستاده است تا نماز بخوانم» .

عمر هم کنار ابوبکر ایستاده و مواظب است که کسی اعتراضی نکند . (3)

ص: 44

1- . وإن هو لم يقدر على الخروج أمر علي بن أبي طالب فصلی بالناس... : بحار الأنوار ج 28 ص 109 .

2- . فلما كان يوم الأربعاء ، بدأ برسول الله ، فحَمَّ وُضِدِع... : الطبقات الكبرى ج 2 ص 189 ، تاريخ الإسلام للذهبي ج 2 ص 713 .

3- . إن النبي لما ثقل في مرضه ، دعا علياً فوضع رأسه في حجره ، وأغمى عليه ، وحضرت الصلاة فأؤن بها ، فخرجت عائشه فقالت : يا عمر ، اخرج فصل بالناس ، فقال : أبوك أولى بها ، فقالت : صدقت ، ولكنّه رجل لين ، وأكره أن يواثبه القوم ، فصل أنت ، فقال لها عمر : بل يصلّي هو ، وأنا أكفيه إن وثب واثب أو تحرك متحرك ، مع أنّ محمداً ص مغمى عليه لا أراه يفيق منها... : بحار الأنوار ج 22 ص 485 ، غايه المرام ج 3 ص 35 .

بلال از جا برمی خیزد و به مردم می گوید: «لحظه ای درنگ کنید تا من بروم و از پیامبر سوئل کنم که آیا او ابوبکر را برای نماز فرستاده است؟» .

آخر همه می دانند که جانشین پیامبر، علی علیه السلام می باشد، او در این مدت، بارها به جای پیامبر نماز خوانده است، اما ابوبکر تا به حال سابقه نداشته است به جای پیامبر نماز بخواند .

بلال به سوی خانه پیامبر می رود و ماجرا را به پیامبر خبر می دهد، پیامبر ناراحت می شود و به اطرافیان خود می گوید: «مرا بلند کنید و به مسجد ببرید» .

\*\*\*

ابوبکر در محراب ایستاده است و عده ای هم پشت سر او نماز می خوانند، عمر هم کنار او ایستاده و مواظب اوست، در طرف دیگر مسجد، عده زیادی ایستاده اند و نمی دانند چه کنند .

پیامبر وارد مسجد می شود و به سوی محراب می رود و با دست اشاره می کند و ابوبکر به کنار می رود .

پیامبر تصمیم می گیرد تا مردم، نماز صبح را دوباره بخوانند، پیامبر نمی تواند روی پای خود بایستد، برای همین، روی زمین می نشیند و نماز را به صورت نشسته از ابتدا می خواند و به آن مقدار نمازی که ابوبکر خوانده است، اعتنایی نمی کند. (1)

بعد از نماز، پیامبر رو به ابوبکر می کند و می گوید: «مگر من به شما نگفته

ص: 45

---

1- . فقامص وإنه لا يستقل على الأرض من الضعف ، فأخذ بيد علي بن أبي طالب والفضل بن العباس ، فاعتمد عليهما ورجلاه يخطان الأرض من الضعف ، فلما خرج إلى المسجد ، وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب ، فأوما إليه بيده أن تأخر عنه ، فتأخر أبو بكر ، وقام رسول الله مقامه فكبر ، وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر ، ولم بين علي ما مضى من فعاله... : بحار الأنوار ج 22 ص 467.

بودم که به سپاه اُسامه بیوندید؟ چرا از دستور من سرپیچی کردید و به مدینه بازگشتید؟» .

ابوبکر در جواب می گوید: «من به اردوگاه اُسامه رفته بودم اما چون شنیدم حال شما بدتر شده است با خود گفتم بیایم و یک بار دیگر شما را ببینم» .

پیامبر رو به آنها می کند و می فرماید: «هر چه سریعتر به سپاه اُسامه ملحق شوید و به سوی روم حرکت کنید، بار خدایا! هر کس را که از سپاه اُسامه تخلف کند، لعنت کن!» (1).

سپس پیامبر به خانه خود برمی گردد، ابوبکر به فکر فرو می رود، همه منتظرند ببینند آیا او به سخن پیامبر عمل می کند، پیامبر کسی را که از سپاه اُسامه تخلف کند، لعنت کرده است، اگر او خود را به اردوگاه اُسامه نرساند، به لعنت پیامبر گرفتار خواهد شد.

ابوبکر در فکر است، عُمر نزد او می آید و با او سخن می گوید، وقتی سخن عُمر تمام می شود، ابوبکر دیگر به اردوگاه اُسامه باز نمی گردد. (2)

ص: 46

---

1- . ثم قالص : ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة ؟ فقالوا : بلى يا رسول الله ، قال : فلم تأخرتم عن أمري ؟ قال أبو بكر : إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً ، وقال عمر : يا رسول الله ، إني لم أخرج لأتني لم أحب أن أسأل عنك الركب ! فقال النبي (ص) : نفذوا جيش أسامة ، نفذوا جيش أسامة... : بحار الأنوار ج 22 ص 468 .

2- . وهم أبو بكر بالرجوع إلى أسامة والحق به ، فمنعه عمر : تثبيت الإمامه ص 19 ، كتاب الأربعين للماحوزي ص 255 .

هر حاجی که به سفر حجّ می رود باید «رَمی» را انجام بدهد، یعنی حاجی باید به سرزمین «مِنا» برود و در روز عید قربان، هفت سنگ به جایگاه شیطان بزند. به این کار «رمی جمرات» می گویند.

در یکی از سال ها که امام صادق علیه السلام می خواست به سفر حجّ برود، «محمدعلوی» که یکی از خویشاوندان آن حضرت بود، در این سفر با امام همراه بود.

روز عید قربان فرارسید و همه برای سنگ زدن به جایگاه شیطان حرکت کردند. آن سال، حجّ خیلی شلوغ شده بود و مردم از دور و نزدیک برای انجام این واجب الهی آمده بودند.

محمدعلوی همراه امام صادق علیه السلام به سمت جایگاه شیطان رفتند و هفت

سنگ خود را پرتاب کردند. محمدعلوی می خواست به سوی قربانگاه برود تا گوسفند خود را قربانی کند، اما دید که امام صادق علیه السلام پنج سنگ دیگر در دست دارد و گویا می خواهد آنها را پرتاب کند.

او خیلی تعجب کرد، در روز عید قربان، هر حاجی فقط هفت سنگ به جایگاه شیطان می زند، پس چرا امام پنج سنگ اضافه هنوز در دست دارد؟



او لحظه ای صبر کرد، ناگهان دید که امام سه سنگ را به یک طرف و دو سنگ دیگر را به طرف دیگر پرتاب کرد. تعجب او زیادتر شد، رو به امام کرد و گفت:

-- آقای من! جانم به فدای شما! شما امروز سه سنگ به این طرف و دو سنگ به آن طرف پرتاب کردید. من تا به حال نشنیده ام که کسی چنین کاری را انجام بدهد؟

-- ای محمد علوی! وقتی ایام حج فرا می رسد و مردم اینجا می آیند، فرشتگان، آن دو دشمن اصلی ما را از قبر بیرون می آورند و یکی را این طرف و دیگری را آن طرف، قرار می دهند.

-- آقای من! چه کسی می تواند این منظره را ببیند؟

-- فقط امام معصوم می تواند آنها را ببیند. من به یکی از آنان دو سنگ و به دیگری سه سنگ پرتاب کردم! (1)

-- چرا به یکی دو سنگ و به دیگری سه سنگ؟

-- زیرا گناه یکی از آنان از دیگری بیشتر است.

این گونه بود که محمدعلوی به راز این کار امام صادق علیه السلام پی برد، او به خوبی دانست که حج واقعی با برائت و بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام کامل می شود.

ص: 48

---

1- . انّ ابا جعفر علیه السلام رمى الجمرات قال فاستتمها ثم بقى فى يده بعد خمس حصيات فرمى اثنتين فى ناحيه وثلثه فى ناحيه فقال له جدى جعلت فداك لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعه أحد قط رأيتك رميت الجمرات ثم رميت بخمسه بعد ذلك ثلاثه فى ناحيه واثنين فى ناحيه قال نعم انه إذا كان كل موسم أخرجوا الفاسقين الغاصبين ثم يفرق بينهما هيهنا لا يراهما الا امام عدل فرميت الأول اثنتين والاخر ثلاثه لان الاخر أخبث من الأول: بصائر الدرجات ص 307، بحار الانوار ج 27 ص 305.

کجا ایستاده ام و به سخن تو گوش می دهم؟

سال 36 هجری است و من در شهر بصره هستم. چند ماه پیش مردم با علی علیه السلام بیعت کردند و او را به عنوان خلیفه برگزیدند. طلحه و زبیر هم با آن حضرت بیعت کردند، اما وقتی علی علیه السلام با بی عدالتی ها به مبارزه پرداخت، آن دو نفر که شیفته دنیا و ریاست بودند، ناراضی شدند و با علی علیه السلام دشمنی کردند.

آنان به مکه سفر کردند، عائشه (همسر پیامبر) قبلاً به مکه رفته بود، این سه نفر با هم پیمان بستند و مردم را برای جنگ با علی علیه السلام شوراندند و جنگ «جَمَل» را راه انداختند.

آنان به شهر بصره رفتند و در آنجا شورش بزرگ بر پا کردند و گروهی از شیعیان را کشتند و آتش فتنه ای بزرگ را روشن نمودند. اینجا بود که علی علیه السلام مدرباره آنان برای یارانش سخن گفت و آن دو نفر را لعن نمود و

دستور داد تا یارانش برای مقابله با آنان آماده شوند.

وقتی به طلحه و زبیر خبر رسید که علی علیه السلام آنان را لعن می کند، پیامی را برای آن حضرت فرستادند، پیام آنان این بود: «یا علی! ما تو را شجاع ترین مرد عرب می دانستیم، چرا لعن کردن ما را جزئی از دین خود قرار دادی؟ آیا فکر می کنی که با لعن کردن ما می توانی ما را شکست بدهی؟».

وقتی پیام آنان به علی علیه السلام رسید، آن حضرت در جواب چنین فرمود: «شما

گفتید که مرا شجاع ترین مرد عرب می دانستید و اعتراض کردید که چرا شما را لعن کرده ام، بدانید در هر موقعیت باید کاری را انجام داد. من شما را لعن می کنم اما زمانی که جنگ آغاز شود، چنان دست به شمشیر می برم که ترس، همه وجود شما را فرا بگیرد، در آن لحظه خدا مرا یاری خواهد نمود».(1)

آری، طلحه و زبیر خیال می کردند که لعن کردن، کار شجاعان نیست، اما علی علیه السلام با این سخن حقیقت را آشکار کردند، همه میدان های نبرد، مثل هم نیستند، در هر موقعیت باید به گونه ای رفتار کرد، هنگام جنگ، باید سلاح در دست گرفت و با باطل روبرو شد، اما وقتی جنگ آغاز نشده است با لعن باید راه حق را از راه باطل جدا کرد، زمانی که باطل، همه توان خود را برای فریب دادن مردم به کار می برد و تلاش می کند تا حق را بپوشاند، لعن دشمنان است که می تواند راه را روشن کند و مانع فریب خوردن مردم شود.

ص: 50

---

1- . فقد كنا نرى أنك أشجع فرسان العرب أتخذ اللعن لنا دينا وتري أن ذلك يكسرنا عنك،... وأما قولكما: إني أشجع فرسان العرب وهربكما من لعني ودعائي فإن لكل موقف عملا: الكافي ج 1 ص 345، بحار الانوار ج 32 ص 130.

مناسب می بینم در اینجا مطلبی را بیان کنم: بعضی از افراد چنین می گویند: «سنّی ها دست بسته نماز می خوانند، وقتی ما همانند آنان نماز نمی خوانیم با این کار، مخالفت خود را با سنّی ها نشان داده ایم، اگر ما بر اساس دستورات اهل بیت علیهم السلام زندگی کنیم، دیگر کافی است و لعن دشمنان لازم نیست، زیرا ما با عمل به دستورات اهل بیت علیهم السلام به صورت عملی با دشمنان، مخالفت می کنیم».

ولی من می دانم این سخن، نادرست است، اگر من به سخن مولایم علی علیه السلام گوش فرا بدهم، وظیفه خود را به خوبی می فهمم، حضرت علی علیه السلام فرمود: «در هر موقعیت باید کاری را انجام داد»، این که نماز را همانند سنّی ها نخوانم، این که من عزاداری کنم، هرگز جای بیزاری از دشمنان را نمی گیرد. من نباید بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را از یاد ببرم چرا که امام رضا علیه السلام فرمود: «کمال دین در ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از دشمنان ماست».

همه ما باید برای ظهور آقا و مولایمان حضرت مهدی علیه السلام دعا کنیم، روزی که مولای ما از پس پرده غیبت آشکار شود، همه سیاهی ها و ستم ها به پایان خواهد رسید و مردم عدالت واقعی را به چشم خواهند دید.

وقتی خدا به مهدی علیه السلام اجازه ظهورش را بدهد، آن حضرت در مکه کنار کعبه قیام خود را آغاز خواهد کرد و سپس با یارانش به سوی مدینه حرکت خواهد کرد و همه دشمنانی را که در مدینه جای گرفته اند نابود خواهد نمود، سپس او به حرم پیامبر خواهد رفت و بعد از نماز و زیارت، برنامه اصلی خود را اجرا خواهد کرد.

حتماً می‌پرسی چه برنامه‌ای؟

مهدی علیه السلام در آن روز از دشمنان مادر مظلومش انتقام خواهد گرفت، اگر روزگاری دشمنان، خانه فاطمه علیها السلام را آتش زدند و فاطمه را میان در و دیوار قرار دادند، باید گرفتار عذابی سخت شوند.

در روزگار ظهور، آن دو دشمن اصلی، به امر خدا زنده می شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بس بزرگ سوزانده شوند. (1)

و آن وقت است که دل هر شیعه ای شاد و مسرور می شود، آری، آن روز، دشمنانِ فاطمه علیهاالسلام در آتش می سوزند و به سزای عمل ننگین خود می رسند و همه دوستان خدا شاد می شوند.

مهدی علیه السلام بعد از آن به سوی شهر کوفه حرکت می کند، زیرا خدا چنین خواسته است که پایتخت حکومت مهدوی، کوفه باشد.

ص: 53

---

1- . الإمام الباقر: ثم يدخل المسجد فينقص الحائط حتى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامه ص 455.

اسم او «حارث اَسَدی» و از یاران امام باقر علیه السلام بود، او در کوفه زندگی می کرد، در یکی از سال ها که برای حجّ به مکه رفته بود، در آنجا با امام باقر علیه السلام ملاقات کرد، او تلاش می کرد که در بیشتر وقت ها با امام همراه باشد تا بتواند بهره بیشتری ببرد.

یک روز امام باقر علیه السلام برای «حارث اَسَدی» این ماجرا را نقل می کند:

سال ها پیش همراه با پدرم به داخل کعبه رفتم. دو ستون در داخل کعبه بود، کنار یکی از ستون ها، سنگ مرمر قرمزی بود. وقتی پدرم نمازش را خواند به من گفت: «در همین جا، دشمنان ما در زمان پیامبر نشستند و با هم پیمان بستند. پیمان آنان این بود که هر وقت پیامبر از دنیا رفت، آنان تلاش کنند که حکومت به خاندان پیامبر نرسد».<sup>(1)</sup>

«حارث اَسَدی» این ماجرا را شنید و به فکر فرو رفت، این اولین باری بود اسم «صحیفه ملعونه» به گوشش رسیده بود، پیمان نامه ای که بین گروهی

ص: 54

---

1- . عن الحارث بن الحصيره الأسدی ، عن أبي جعفر قال : كنت دخلت مع أبي الكعبه فضلی علی الرخامه الحمراء بین العمودین فقال : فی هذا الموضع تعاهد القوم إن مات رسول الله ( صلی الله علیه وآله ) أو قتل ألا یردوا هذا الامر فی أحد من أهل بیته أبدا ، قال : قلت : ومن کان ؟ قال : کان الأول والثانی وأبو عبیده بن الجراح وسالم ابن الحبیبه: الکافی ج 4 ص 545، بحار الانوار ج 28 ص 85.

از منافقان در کعبه بسته شد، آنان با هم پیمان بستند که حقّ علی علیه السلام را غصب کنند. پیمان نامه ای که لعنت خدا را برای آنان به همراه داشت.

عرب های جاهلی رسمی داشتند که پیمان های مهم خود را یا در کعبه می بستند یا نوشته ای می نوشتند و آن را در کعبه قرار می دادند. منافقان برای این که خاطر جمع باشند که همه به این پیمان عمل می کنند، در داخل کعبه این گونه پیمان بستند، سپس آن را در گوشه ای از کعبه زیر خاک مخفی کردند.

\*\*\*

مناسب می بینم در اینجا سخنی کوتاه از امام صادق علیه السلام بنویسم که درباره این «صحیفه ملعونه» است، آن حضرت فرمودند: «زمانی که آن نوشتار نوشته شد، حسین علیه السلام به شهادت رسید». (هنگام نوشتن آن صحیفه، امام حسین علیه السلام تقریباً هفت سال داشت). (1)

آری، همه مصیبت های اهل بیت علیهم السلام از همان روز آغاز شد، همه دشمنی ها در آن روز برنامه ریزی شد.

ص: 55

---

1- . هکذا کان فی سابق علم الله عز وجل الذی أعلمه رسول الله ص أن إذا کتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بنی هاشم فقد کان ذلک کله: الکافی ج 8 ص 180، جامع احادیث الشیعه ج 13 ص 89، بحار الانوار ج 28 ص 123.



روز عاشورا است، همه یاران شهید شده اند و امام حسین علیه السلام تک و تنها در میدان ایستاده است، یک طرف خیمه ها، اشک ها، سوزها، زنان بی پناه، تشنگی! یک طرف باران سنگ و تیر و نیزه!

حسین علیه السلام بر روی اسب، شمشیر به دست، گاه نگاهی به خیمه ها می کند، گاه نگاهی به مردم کوفه، تیرها بر بدن امام اصابت می کند. تمام بدن امام از تیر پر شده است.

وای، خدایا! چه می بینم! سنگی به پیشانی امام اصابت می کند و خون از پیشانی او جاری می شود.

امام لحظه ای صبر می کند، اما دشمن امان نمی دهد و این بار تیری زهرآلود بر سینه آن حضرت می نشیند، صدای امام در دشت کربلا پیچیده است: «بسم الله و بالله و على ملة رسول الله»<sup>(1)</sup>.

تیر به سختی در سینه امام فرو رفته است. چاره ای نیست باید تیر را بیرون

ص: 56

---

1- . فقال الحسين : بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله: مقتل الحسين(ع)، للخوارزمي، ج 2، ص 34؛ فرماه... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال : بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قتيل في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج 4، ص 111؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 55.

بیاورد. امام به زحمت، تیر را بیرون می آورد و خون می جوشد، امام خون ها را جمع می کند و به سوی آسمان می پاشد و می گوید: «بار خدایا! همه این بلاها در راه تو چیزی نیست».(1)

امام بار دیگر خون ها را برمی دارد و صورت خود را با آن رنگین می کند. آری! امام می خواهد به دیدار خدا برود، پس چهره خود را خون آلود می کند و می فرماید: «می خواهم این گونه به دیدار جدّم پیامبر بروم و به او بگویم: ای رسول خدا! آن دو دشمن اصلی، مرا کشتند».(2)

آری، امام در روز عاشورا از «سقیفه» و دو کسی که بنای ظلم را بنا نهادند، یاد می کند، اگر در روز سقیفه، بنای ظلم گذارده نمی شد، هرگز در کربلا خونی ریخته نمی شد.

ص: 57

---

1- . فإذا امتلأت قال : اللهم إن هذا فيك قليل : الدرّ النظيم، ص 551 .

2- . وقال : هكذا والله أكون حتى ألقى جدّي محمّدا وأنا مخصوب بدمي... قتلني فلان و فلان...: مقتل الحسين، للخوارزمي، ج 2، ص 34؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 53 .



همراه من به کوفه بیا! با هم به خانه «محمدبن کثیر» می رویم. او یکی از یاران امام صادق علیه السلام است. او دیشب خوابی عجیب دیده است و بسیار پریشان است!

او تا دیشب عادت داشت که قبل از شروع نماز و بعد از پایان نماز، دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام را لعن می کرد، اما از امروز، دیگر به خود اجازه نمی دهد آن دو را لعن کند!

حتماً می پرسی: برای چه؟ من که گفتم او خوابی عجیب دیده است. دیشب

پرنده ای را در خواب دید. آن پرنده، ظرف کوچکی را با خود داشت. داخل آن ظرف، مایعی به رنگ قرمز بود. محمدبن کثیر در خواب، خیال کرد که آن مایع قرمز رنگ، عطری گرانبهاست. او نوعی عطر را می شناخت که رنگ قرمز داشت و بسیار خوشبو بود. او خیال کرد که آن پرنده، آن عطر را همراه خود دارد. آن پرنده پرواز کرد تا به قبر دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام رسید.

آنان از قبر بیرون آمدند و آن پرنده مقداری از آن مایع قرمز رنگ را به چهره آنان مالید و بعد پرواز کرد و رفت. آن دو نفر هم به قبر خود بازگشتند، او در خواب از کسی سؤال می کند: ماجرا چیست؟ در جواب به او گفته می شود: «هر شب جمعه این پرنده می آید و این مایع قرمز رنگ را به صورت این دو نفر می مالد».

اکنون محمّد بن کثیر دیگر نمازهای خود را به گونه دیگر می خواند، او در نمازهایش، در آن دو دشمن اصلی را لعنت نمی کند...

مدّتی می گذرد، او برای سفر حجّ به مکه سفر می کند، بعد از انجام حجّ به مدینه می رود، قبر پیامبر را زیارت می کند و سپس خدمت امام صادق علیه السلام می رسد. بعد از سلام، امام به او رو می کند و می گوید: «آیا آن پرنده را در خواب دیدی؟».

او به یاد خواب خود می افتد، خوابی که برای او معمای بزرگی شده بود، او منتظر است که امام این معما را بشکافد. امام به او لبخندی می زند و می گوید: «آن پرنده فرشته ای از فرشتگان خداست، ولی آن مایع قرمز رنگ، عطر گرانبها نیست، بلکه خون مظلومانی است که در روی زمین ریخته می شود. آن فرشته از طرف خدا مأمور است. هر وقت مظلومی در سرتاسر جهان کشته می شود، آن فرشته مقداری از خون او را برمی دارد و به کنار قبر آن دو دشمن ما می برد و خون آن مظلوم را به صورت آنان می مالد زیرا آن دو نفر در خون آن مظلوم سهم دارند، آنان علّت و اساس همه ظلم ها و ستم ها می باشند».

وقتی محمّد بن کثیر این سخن را می شنود، نفس راحتی می کشد، او می فهمد که تعبیر خوابش چیست، او خدا را شکر می کند، و بار دیگر لعن دشمنان را آغاز می کند... (1)

ص: 60

---

1- عن محمد بن کثیر الکوفی قال: کنت لا أختتم صلاتی ولا أستفتحها إلا بلعنهما فرأیت فی منامی طائرا معه تور من الجواهر فیه شیء أحمر شبه الخلق فنزل إلى البیت المحیط برسول الله ثم أخرج شخصین من الضریح فخلقهما بذلک الخلق فی عوارضهما ثم ردهما إلى الضریح وعاد مرتفعا فسأل من حولی: من هذا الطائر وما هذا الخلق؟ فقال: هذا ملک یجئ فی کل لیله جمعه یخلقهما فأزعجنی ما رأیت فأصبحت لا- تطیب نفسی بلعنهما، فدخلت علی الصادق فلما رأنی ضحک وقال: رأیت الطائر؟... والله ما هو ملک موکل بهما لاکرامهما... مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 363، بحار الانوار ج 30 ص 237.

نام او بشار بود، در کوفه زندگی می کرد، او از یاران امام صادق علیه السلام بود، او خبردار شده بود که آن حضرت به کوفه سفر کرده است، خیلی خوشحال شد و گاه گاهی خدمت آن حضرت می رسید.

روزی از روزها بشار از خانه بیرون آمد تا به دیدار امام صادق علیه السلام برود، در مسیر راه دید که شلوغ شده است، یک مأمور حکومتی یک زن را می خواهد دستگیر کند، او آن زن را کتک می زند و مردم هم تماشا می کنند، مأمور آن زن را به سمت زندان برد. وقتی بشار صدای ناله آن زن را شنید، خیلی دلش به درد آمد.

بشار از مردم پرسید: مگر این زن چه کرده است که او را این گونه کتک زدند و به زندان بردند؟ مردم پاسخ دادند: او وقتی داشت از اینجا عبور می کرد محکم بر روی زمین افتاد، وقتی از جا بلند شد چنین گفت: «ای فاطمه! خدا کسانی که به تو ستم کردند را لعنت کند». این سخن به گوش مأموران رسید و برای همین او را کتک زدند و به زندان بردند.

بشار با شنیدن این ماجرا بسیار اندوهناک شد، او به خانه امام صادق علیه السلام رفت. ظرف خرمایی نزد امام بود و امام از آن خرما می خورد، امام از بشار

خواست که نزدیک تر شود و از آن خرما بخورد، بشار گفت: «آقای من! فدای شما بشوم، من میل ندارم زیرا در مسیر آمدن، ماجرای را دیدم که مرا بسیار ناراحت کرده است». امام از او خواست تا ماجرا را شرح بدهد. بشار هم ماجرای آن زن را گفت.

وقتی امام این ماجرا را شنید، اشکش جاری شد و گریه زیادی کرد، سپس به بشار گفت: «اکنون به مسجد سهله می روم و برای آزادی آن زن دعا می کنم».

وقتی امام به مسجد سهله (مسجدی مقدّس که در کوفه واقع شده است)، رسید، دو رکعت نماز خواند و سپس دعا کردند و به سجده رفتند، سجده امام طول کشید. بعد از لحظاتی امام سر از سجده برداشتند و گفتند: «ای بشار! بیا برویم که آن زن از زندان آزاد شد».

در بیرون مسجد، امام یکی از شیعیان خود را دید و او خبر آورد که مأموران آن زن را از زندان آزاد کرده اند. امام پرسید:

-- آن زن چگونه آزاد شد؟

-- من کنار زندان بودم، دیدم که مأموری به آن زن گفت: گناه تو چیست؟ آن زن هم ماجرای خودش را بیان کرد. آن مأمور زن را آزاد کرد و می خواست دوپست سگّه نقره به او بدهد ولی آن زن آن را قبول نکرد.

-- آن زن دوپست سگّه را قبول نکرد؟

-- بله. او قبول نکرد با این که نیازمند بود.

اینجا بود که امام هفت سگّه طلا را به آن شخص دادند و به او گفتند: «به خانه آن زن برو و سلام مرا به او برسان و این سگّه ها را به او بده».

بشار با امام خداحافظی کرد و همراه با آن کسی که خبر آزادی زن را آورده

بود به سوی خانه آن زن حرکت کردند، در خانه او را زدند و سلام امام را به او رساندند و هدیه امام را به او دادند. (1)

\*\*\*

آن زن شرایط شهر کوفه را می دانست، او آگاه بود که حکومت، عاشق دشمنان اهل بیت علیهم السلام است، او خبر داشت که در این حکومت، دشنام دادن به دشمنان اهل بیت علیهم السلام گناه بزرگی است، پس چرا در وسط کوچه فریاد برآورد: «ای فاطمه! خدا کسانی که به تو ستم کردند را لعنت کند»!

آن روز، او محکم از پهلو به زمین خورد، گویا درد زیادی در استخوان سینه خود احساس کرد، آنجا بود که او به یاد فاطمه علیها السلام افتاد...

آری، آن زن در آن روز، درد شکستن پهلو را به خوبی حس کرد، دست خودش نبود، و ناخودآگاه آن جمله بر زبانش جاری شد، او به خوبی فهمید که آن ظالمان با فاطمه علیها السلام چه کردند...

ماجرای در و دیوار!

شکستن پهلوئی دختر پیامبر...

\*\*\*

وقتی در خانه نیم سوخته شده بود، عمر جلو آمد، او می دانست که فاطمه علیها السلام پیشت در ایستاده است، او لگد محکمی به در زد...

فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار گرفت!

صدای ناله اش بلند شد!

میخ در که از آتش داغ شده بود، در سینه او فرورفت، فریاد برآورد: «بابا! یا رسول الله! ببین با دختری چه می کنند». (2)

ص: 63

1- عن بشار المکاری أنه قال دخلت على أبي عبد الله بالكوفة وقد قدم طبق رطب طبرزد وهو يأكل فقال لي يا بشار ادن فكل قلت هناك الله وجعلني الله فداك قد أخذتني الغيره من شئ رايته في طريقي أوجع قلبي وبلغ مني فقال لي بحقي عليك لما دنوت فأكلت قال فدنوت وأكلت فقال لي حديثك قلت رأيت جلوازا يضرب رأس امرأه ويسوقها إلى الحبس وهي تنادي بأعلى صوتها المستغاث بالله ورسوله ولا يغيثها أحد قال ولم فعل بها ذاك قال سمعت الناس يقولون انها عثرت فقالت لعن الله ظالميك يا فاطمه فارتكب منها ما ارتكب....: المزار لابن المشهدى ص 254، بحار الانوار ج 47 ص 380، جامع احاديث الشيعة ج 4 ص 557.

2- صفقه عمر على خدّها حتى أبرى قرطها تحت خمارها فانشر... الهدايه الكبرى ص 407؛ وهي تجهز بالبكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله! ابنتك فاطمه تُضرب؟... الهدايه الكبرى ص 407؛ وقالت: يا أبتاه يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟... بحار الأنوار ج 30 ص 294.



نام او «کُمیت» است، او شاعری است که با شعر خود، خدمت بزرگی به زنده نگاه داشتن مکتب اهل بیت علیهم السلام نمود. او با اشعار خود، حکومت ظالمان را زیر سوال می برد و بصیرت و آگاهی را در جامعه رشد می داد، برای همین بود که حکومت بنی امیه برای سر او جایزه قرار داده بودند.

او نزد امام صادق علیه السلام آمد و شعرش را که در مدح اهل بیت علیهم السلام بود، خواند، امام خواست هدیه ای ارزشمند به او بدهد، ولی کمیت نپذیرفت و گفت: «به خدا سوگند، من به خاطر دنیا برای شما شعر نگفتم و هرگز در برابر آن مزدی نمی گیرم، من برای رضای خدا و رضایت پیامبر این شعر را سروده ام». اینجا بود که امام در حق او دعای فراوان کرد.

کمیت در راه این آرمان خود، سختی های فراوان کشید و سرانجام مظلومانه به دست ستمگران به شهادت رسید. [\(1\)](#)

\*\*\*

ص: 64

مدّت ها بود که سوالی در ذهن او نقش بسته بود، او می خواست حقیقت را درباره دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام بدانند، به راستی کسانی که در حقّ فاطمه علیها السلام ظلم کردند و در خانه اش را آتش زدند، نزد خدا چگونه اند؟

روزی از روزها که او نزد امام صادق علیه السلام بود، چنین گفت: «آقای من! می خواهم سوالی از شما بپرسم». امام به او رو کرد و گفت: «سوال را بپرس». او گفت: «می خواهم بدانم نظر شما درباره دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام چیست؟».

امام در پاسخ چنین گفت: «ای کمیت! تا روز قیامت، هر خونی که در میان مسلمانان ریخته می شود، و هر مالی که به حرام تصرّف می شود، هر زنايي که انجام می گیرد، آن دو نفر در آن گناهان شریک هستند. ای کمیت! ما همواره بزرگ و کوچک خود را به سبّ و لعن دو نفر فرمان می دهیم».<sup>(1)</sup>

وقتی سخن به اینجا رسید، امام سکوت کرد، کمیت حقیقت را فهمید و دانست که لعن بر آن دو دشمن اصلی، سنتی پابرجا در میان اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 65

---

1- . دخلت الکمیت فأنشده وذكر نحوه ثم قال في آخره : إن الله عز وجل يحب معالي الأمور ، ويكره سفاسفها ، فقال الکمیت ، يا سیدی أسألک عن مسأله ، وكان متکنا فاستوی جالسا وكسر فی صدره وساده ، ثم قال : سل فقال : أسألک عن الرجلین ؟ فقال : يا کمیت ابن زید ما أهریق فی الاسلام محجمه من دم ولا اکتسب مال من غیر حله ، ولا نکح فرج حرام إلا وذلك فی أعناقهما إلى يوم القیامه ، حتی یقوم قائمنا ، ونحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا وصغارنا بسبهما والبراءة منهما: بحار الانوار ج 47 ص 323، اختیار معرفه الرجال ج 2 ص 464، معجم رجال الحدیث ج 15 ص 129.

حتماً نام «شیخ صدوق» را شنیده‌ای؟ او بزرگ‌ترین دانشمند شیعه در قرن چهارم بود، او کتاب‌های متعددی نوشته است و با این کار خود، خدمت بزرگی به حفظ فرهنگ شیعه نموده است. او در شهر ری زندگی می‌کرد و در همان جا از دنیا رفت. امروزه عده زیادی به زیارت قبر او می‌روند، نام پدر بزرگ او «بابویه» بود، برای همین مردم بیشتر او را به نام «ابن بابویه» می‌شناسند.

شاید بررسی که «بابویه» به چه معناست؟ در زبان فارسی قدیم این کلمه معنای «پسرِ بابا» را می‌داد.

شیخ صدوق سخنی مهم در زمینه بیزاری از دشمنان دارد، مناسب می‌بینم سخن او را در اینجا ذکر کنم، او چنین می‌گوید: «بر شیعیان واجب است که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزاری بجویند. شیعیان باید باور داشته باشند دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، دشمنی با خداست».<sup>(1)</sup>

\*\*\*

نام یکی از کتاب‌های شیخ صدوق، «ثواب الاعمال» است. او در این کتاب، حدیث‌هایی را جمع‌آوری کرده است که درباره ثواب رفتارها و کردارها

ص: 66

---

1- . و يجب أن يتبرأ إلى الله عز وجل من الأوثان الأربعة والإناث الأربعة ومن جميع أشياعهم وأتباعهم...: الهداية ص 45، بحار الانوار ج 8 ص 366.

می باشد.

اکنون می خواهیم یک حدیث از آن کتاب را در اینجا بنویسم: امام صادق علیه السلام

فرمود: «کسی که ما را دوست بدارد و با دشمن ما هم دشمنی نماید و این دشمنی، به خاطر خدا باشد، وقتی از دنیا برود، خدا گناه او را می بخشد، هر چند گناه او بسیار زیاد باشد»<sup>(1)</sup>.

در این حدیث، امام صادق علیه السلام از نکته مهمی سخن می گوید، نباید دشمنی من با دشمنان خدا به خاطر دنیا و اختلاف شخصی باشد، نفرت و بغضی که ریشه در منافع شخصی من دارد، ارزشی ندارد. من باید به خاطر خدا با دشمنان اهل بیت علیهم السلام دشمن باشم.

مومن واقعی کسی است که دوستی ها و دشمنی های او از روی اخلاص است و در آن هیچ اثری از انگیزه های شخصی نیست، بلکه جلوه ای از اخلاص است. رفتاری که از روی اخلاص باشد، خدا آن را می پذیرد و به آن پاداش بزرگی می دهد.

دشمنی با دشمنان خدا، گناهان انسان را پاک می کند و رحمت خدا را به سوی انسان جذب می کند، کسی که تبری دارد، راه را گم نکرده است اگر گناहانی هم داشته باشد، باز هم شایستگی آن را دارد که خدا به او مهربانی نماید، زیرا او در مسیر صحیح است، هر چند خطاکار است، ولی کسی که محبت دشمنان خدا را در قلب خود جای داده است به بیراهه رفته است.

وقتی تصمیم می گیری با قطار به مشهد بروی، بلیط تهیه می کنی و به ایستگاه می روی، مهم این است که قطاری سوار شوی که به مشهد می رود، وقتی سوار قطار شدی دیگر مهم نیست در طول مسیر چه کنی. تو در هر حال به مقصد می رسی.

ص: 67

---

1- . أبي عبد الله ع قال : من أحبنا وأبغض عدونا في الله من غير تره وترها إياه في شيء من أمر الدنيا ثم مات على ذلك فلقى الله وعليه من الذنوب مثل زيد البحر غفرها الله له: ثواب الاعمال ص 170، وسائل الشيعة ج 16 ص 180، بحار الانوار ج 27 ص 55.

باید تلاش کنیم تا سوار قطاری شویم که به سوی خدا می رود، اگر در این قطار باشیم خواب ما، تفریح ما، غذا خوردن ما، استراحت ما مانع رسیدن ما به مقصد نمی شود، وای از آن روزی که ما سوار قطار شیطان شویم! اگر در آن قطار، تمام شبانه روز هم مشغول عبادت باشیم فایده ای ندارد.

کسی که در قلب خود، محبت دشمنان خدا را جای داده است، اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد، در مسیر شیطان، گام برمی دارد، اما کسی که دوستی اهل بیت علیهم السلام را همراه با دشمنی دشمنان در قلب خود دارد، او در مسیر خداست، اگر گناهی از او سر بزند، باز شایستگی آن را دارد که خدا گناه او را ببخشد.

\*\*\*

مناسب می بینم در اینجا این ماجرا را نقل کنم:

گروهی از شیعیان از راه دوری به مدینه آمدند تا با امام سجّاد علیه السلام دیدار داشته باشند. وقتی آنان به خانه امام آمدند چنین گفتند: «ای فرزند پیامبر! اقوام ما به دیدار دشمنان شما می روند و هدیه های گرانبها به دست می آورند، ولی ما دیدار شما را انتخاب کرده ایم تا حق پیامبر را ادا کرده باشیم».

امام به آنان نگاهی کرد و فرمود: «هر کس ما را به خاطر خدا دوست بدارد و با دشمنان ما هم به خاطر خدا دشمنی بورزد، روز قیامت با پیامبر و علیو ابراهیم علیهم السلام همراه خواهد بود».<sup>(1)</sup>

آری، این ثواب دوستی اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان می باشد، همنشینی با عزیزان خدا در روز قیامت، پاداش کسانی است که راه را گم نکنند.

ص: 68

---

1- . عن أبي خالد الكابلي قال : أتى نفر إلى علي بن الحسين بن علي فقالوا : إن بني عمنا وفدوا إلى معاوية بن أبي سفيان طلب رفاة وجائزته ، وإنا قد وفدنا إليك صله لرسول الله(ص) فقال علي بن الحسين(ع): قصيره من طويله ، من أحبنا لا لدنيا يصيبها منا وعادي عدونا لا لشحناء كانت بينه وبينه أتى الله يوم القيامة مع محمّد وإبراهيم وعلي: المحاسن ج 1 ص 165، الامالی للطوسی ص 156، بحار الانوار ج 27 ص 56.

نمی دانم نام «آیت الله کمپانی» را شنیده ای یا نه؟

او در حوزه علمیه نجف، شاگردان زیادی داشت و مقام علمی او برای همه آشکار بود، او به زبان فارسی و عربی، شعر می سرود و هنر خویش را در راه دفاع از اهل بیت علیهم السلام به کار می گرفت.

اشعار او زبانزد اهل علم است، وقتی یک دانشمند بزرگ شعر می گوید، شعر او ارزش زیادی دارد، زیرا شعر او برگرفته از معرفت و بصیرت است.

اکنون می خواهم یکی از اشعار او را بیان کنم:

ماه محرم نزدیک بود، او به یاد مصیبت شیرخواره کربلا، علی اصغر علیه السلام

افتاد، ذوق او شکفت و این شعر به زبان عربی بر زبانش جاری شد:

فما رماه إذ رماه حرمه

و انما رماه من مهّد له

سهمّ اّتی من جانب السقیفه

وقوسه علی ید الخلیفه

«آیا حرمه به گلوی علی اصغر علیه السلام تیر زد؟ نه. تیر را کسی به

سوی او رها کرد که زمینه ساز ظلم و ستم بود، تیری که گلوی او را برید از طرف سقیفه آمد، تیر از کمانی رها شد که دست خلیفه بود».

آری، سقیفه، آغازگر ظلم و ستمی است که بر اهل بیت علیهم السلام روا شد، همه ظلم ها از آنجا آغاز شد، اگر در مدینه، در خانه فاطمه علیها السلام را آتش نمی زدند،

اگر آن روز دختر پیامبر را با تازیانه نمی زدند، کسی جرأت نمی کرد در کربلا، تیر به گلوی علی اصغر علیه السلام بزند...

ص: 70

من اکنون می خواهم به کلاس درس «استاد غزالی» بروم، آیا تو همراه من می آیی؟ حتماً نام او را شنیده ای، همان استادی که خیلی ها او را به عنوان «امام» می شناسند و او را سرآمد عارفان سنی ها می خوانند. من می خواهم به سال های دور بازگردم، به قرن پنجم هجری! به شهر طوس در خراسان. استاد غزالی در آنجا زندگی می کند.

وقتی وارد شهر می شوم، به مسجد بزرگ شهر می روم، می دانم که استاد در آنجا برای شاگردانش درس می گوید، من در گوشه ای می نشینم، خوشحالم که تو را هم در کنار خود می بینم.

گوش کن، استاد سخن می گوید: «بدانید که اگر کسی جریان کربلا و کشته شدن حسین را برای مردم بگوید، کار حرامی انجام داده است. شما باید از این کار حرام دوری کنید. شما مواظب زبان خود باشید، این زبان شما باید



ذکر خدا بگوید، نه این که به گناه و کار حرام مشغول باشد» (1).

دوست من! آیا می بینی او چه سخن عجیبی می گوید؟!

این چه عرفان عجیبی است که استاد غزالی از آن سخن می گوید او چرا نقل حوادث تاریخی را حرام می داند؟

مگر چه رمز و رازی در نقل حوادث تاریخی اسلام است که او چنین فتوا می دهد؟ یزید با کمال سنگدلی، امام حسین علیه السلام و یاران او را به شهادت رساند و امام سجاد علیه السلام را اسیر کرد و به شام برد، او ظلم های فراوان به اهل بیت علیهم السلام روا داشت، برای چه نقل این حوادث، گناه است؟ من باید بیشتر تحقیق کنم...

\*\*\*

از سخن استاد غزالی تعجب نکن، او در قرن پنجم هجری این چنین می گوید، اما این تفکر ریشه در جای دیگر دارد، احمد بن حنبل که در قرن دوم زندگی می کرد، نیز از این تفکر دفاع می کند. او یکی از بزرگ ترین رهبران سنی ها است.

یک روز، جمعی از پیروانش از او سوال می کنند که نظر خود را درباره جنگ معاویه با علی علیه السلام بگوید، او پاسخ می دهد: «در این باره جز خیر و خوبی چیزی نمی گویم» (2).

آری، به نظر او باید این حوادث را به خیر و خوبی تفسیر کرد! وقتی مردم با علی علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت کردند، معاویه از بیعت با آن حضرت خودداری

کرد و با علی علیه السلام دشمنی فراوان نمود و در صفین با سپاه خود به جنگ آن حضرت آمد. معاویه ظلم های زیادی نمود، تعداد زیادی از مسلمانان را فقط به خاطر دوستی با علی علیه السلام به قتل رساند و خانه های آنان را خراب کرد.

ص: 72

- 
- 1- قال الغزالی: يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكايته... الصواعق المحرقة ص 221، وراجع الغدير ج 10 ص 211.
  - 2- أخبرنا أبو بكر المرؤذی، قال: قيل لأبي عبد الله ونحن بالعسكر... فقال: يا أبا عبد الله، ما تقول فيما كان من عليٍّ ومعاوية رحمهما الله؟ فقال أبو عبد الله: ما أقول فيها إلا الحُسنى، رحمهم الله أجمعين: السنن لابن بکر بن الخلال ج 2 ص 460 ح 713.

طبق نظر احمدبن حنبل ما باید همه این حوادث را به خیر و خوبی تفسیر کنیم و از آن عبور کنیم!

\*\*\*

گروهی بر این باورند که نباید تاریخ اسلام را بررسی کرد، نباید حوادثی را که بعد از پیامبر در جامعه اسلامی روی داد، تحلیل کرد.

دیگر وقت آن است که حدیث مهمی را بیان کنم تا حقیقت آشکار شود، روزی از روزها که جمعی از شیعیان خدمت امام باقر علیه السلام بودند، امام رو به آنان کرد و فرمود: «عده ای از ظلم و ستم هایی که دشمنان بر ما روا داشته اند، بی خبرند و از آن هیچ اطلاعی ندارند، چنین افرادی شریک دشمنان ما هستند».(1)

این سخن، پیام مهمی دارد: اگر من تاریخ را نخوانم، اگر ماجرای سوختن در خانه فاطمه علیها السلام را ندانم، اگر از حوادث کربلا بی خبر باشم، با این کار خود شریک ظلم هایی هستم که به اهل بیت علیهم السلام شده است!

آری، آنان که می خواهند من تاریخ را ندانم می خواهند من در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم و ستم کنم!

\*\*\*

دشمنان حق و حقیقت، ستم های فراوانی بر اهل بیت علیهم السلام روا داشتند،

عده ای می گویند: «نقل حوادث تاریخی چه فایده ای برای امروز ما دارد؟»، آنان می گویند: «این که بیش از هزار سال پیش، در شهر مدینه چه روی داد و خانه فاطمه علیها السلام در آتش سوخته شد، چه نتیجه ای برای ما دارد؟».

من باید قدری فکر کنم! اگر من از آن ماجراها بی خبر باشم، راه را گم می کنم. آن مصیبت ها نقل تاریخ نیست، شرح ظلم هایی است که بر

ص: 73

---

1- . عن أبي جعفر قال : من لم يعرف سوء ما اتى إلينا من ظلمنا وذهاب حقنا وما ركبنا به، فهو شريك من أتى إلينا فيما ولّينا به: بحار الانوار ج 27 ص 55.

اهل بیت علیهم السلام گذشته است، حکایتی از گذشته نیست، بلکه زندگی امروز است! اگر من آن حوادث را ندانم، در زمین دشمن، بازی می‌کنم، با ندانستن، به دشمن کمک می‌کنم، به راحتی فریب دسیسه‌های آنان را می‌خورم! من راه را گم می‌کنم!

\*\*\*

حتماً در جامعه متوجه دشمنی‌ها شده‌ای، ولی این دشمنی‌ها برای منافع شخصی و گروهی است، یک حزب با حزب رقیب خود، دشمنی می‌کند و این یک امر کاملاً طبیعی به نظر می‌آید.

وقتی می‌بینم دشمنی‌هایی که برای به دست آوردن پول و قدرت بیشتر است، امری طبیعی است، از خود می‌پرسم: چرا عده‌ای می‌خواهند دشمنی با دشمنان حق را کم رنگ جلوه دهند و آن را امری غیر طبیعی و بی‌اهمیت نشان دهند.

شنیده بودم که در آخرالزمان، امور عجیبی روی می‌دهد. چه چیزی عجیب‌تر از این که آن دشمنی که برای منافع مادی و دنیایی است، یک امر طبیعی به حساب می‌آید، ولی دشمنی با دشمنان حق، غیر طبیعی حساب می‌شود و اگر کسی از دشمنی با دشمنان اهل بیت سخن بگوید، عده‌ای به او می‌گویند: «از عشق و محبت سخن بگو!». آیا این سخنان باعث نمی‌شود که راه گم بشود؟

من باید به نوشتن ادامه بدهم، رسالت بزرگی بر عهده من است، از خدا می‌خواهم مرا یاری کند... اگر این کتاب را به پایان نبرم، وظیفه خود را انجام نداده‌ام و در روز قیامت باید جوابگو باشم!

\*\*\*

معمولاً در مرام نامه «احزاب» چنین می نویسند: «هر عضو باید هم حزبی خود را دوست بدارد و از طرف دیگر با اعضای حزب رقیب، دشمنی کند».

وقتی من این نکته را دانستم به فکر فرو رفتم: شیعیان در حزب حضرت علی علیه السلام هستند، این حزب، حزب خداست. تنها حزبی است که بر مدار حق است، چه شده است که بعضی ها با حزب دیگر، طرح دوستی می ریزند و حزب شیطان را تقویت می کنند؟

این چه دردی است که جامعه را فرا گرفته است؟ عده ای حاضرند برای منافع دنیایی خود با حزب رقیب خود، دشمنی کنند، ولی به ما اشکال می گیرند و از ما می خواهند با حزب دشمنان علی علیه السلام، دشمنی نکنیم!

ص: 75

اینجا شهر مدینه است، صدای هیاهویی به گوش می رسد، چه خبر شده است؟ آنجا خانه ای است، گروه زیادی در آنجا جمع شده اند، چرا در کنار آن خانه، همیزم ها قرار می دهند؟

چرا یک نفر شعله آتش در دست گرفته است؟ چرا او فریاد می زند: «این خانه و اهل آن را در آتش بسوزانید».

چرا او نزدیک تر می آید و همیزم ها را آتش می زند؟ خدای من! آتش زبانه می کشد.

چرا او می خواهد اهل این خانه را بسوزاند؟ مگر اهل این خانه چه کار کرده اند که سزایشان سوختن است؟

صدای گریه بچه ها از این خانه به گوش می رسد، چرا همه فقط نگاه می کنند؟ چرا هیچ کس اعتراضی نمی کند؟

در این میان یکی جلو می آید، به آن مردی که همیزم ها را آتش زد می گوید:

-- ای عَمْر! در این خانه، فاطمه، حسن و حسین هستند.

-- باشد، هر که می خواهد باشد، من این خانه را آتش می زنم. (1)

اکنون برای من روشن می شود که اینجا خانه فاطمه علیها السلام است. چرا می خواهند خانه دختر پیامبر را آتش بزنند؟

\*\*\*

این حکومت، یک قاضی بیشتر ندارد، آن قاضی هم عَمْر است. او فتوایی عجیب داده است: «برای حفظ اسلام، سوزاندن این خانه واجب است». (2)

این چه فتوایی است؟ چرا بیشتر مردم با سکوت خود، این حکومت را تأیید می کنند؟ چقدر این مردم بی وفا شده اند، آنان که روز عید غدیر با علی علیه السلام بیعت کردند، هنوز طنین صدای پیامبر در گوش این مردم است: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست». (3)

چرا این مردم، این قدر زود عهد و پیمان خود را شکستند و برای آتش زدن این خانه هیزم آورده اند؟ پیامبر بارها کنار در این خانه می ایستاد و به فاطمه علیها السلام و فرزندانش سلام می داد. هنوز طنین صدای پیامبر به گوش می رسد که فرمود: «خانه دخترم فاطمه، خانه من است! هر کس حریم خانه او را نگه ندارد، حریم خدا را نگه نداشته است». (4)

\*\*\*

آتش زبانه می کشد، فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده است، او برای یاری حق و

ص: 77

1- . والذی نفس عمر بیده، تخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها، فقیل له: یا أبا حفص، إنّ فیها فاطمه! قال: وإن! الغدير ج 5 ص 372، الإمامه والسیاسة ج 1 ص 19.

2- . لَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَلَّى عَمْرَ الْقَضَاءِ، وَوَلَّى أَبُو عُبَيْدَةَ الْمَالَ: كَنْزُ الْعَمَّالِ ج 5 ص 640، وَرَاجِعُ فَتْحِ الْبَارِي ج 12 ص 108، الدرایه فی تخریج الحدیث الهدایه ج 2 ص 166، فیض القدیر ج 2 ص 126.

3- . بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الکافی ج 1 ص 294، التوحید ص 212، الخصال ص 211، کمال الدین ص 276، معانی الأخبار ص 65، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297، المستدرک للحاکم ج 3 ص 110.

4- . لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ الْوَفَاءَ، دَعَا الْأَنْصَارَ وَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، قَدْ حَانَ الْفِرَاقُ، وَقَدْ دُعِيتُ وَأَنَا مَجِيبُ الدَّاعِي، وَقَدْ جَاوَرْتُمْ فَأَحْسَنْتُمْ الْجَوَارِ، وَنَصَرْتُمْ فَأَحْسَنْتُمْ النَّصْرَةَ، وَوَأَسَيْتُمْ فِي الْأَمْوَالِ، وَوَسَعْتُمْ فِي الْمُسْلِمِينَ... وَاحْفَظُونِي مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ فِي أَهْلِ بَيْتِي...: بحار الأنوار ج 22 ص 476.

حقیقت قیام کرده است. او آمده است تا از علی علیه السلام دفاع کند، او می خواهد کاری کند تا راه حق و حقیقت، گم نشود، او آماده است هستی خود را فدا کند تا ولایت باقی بماند.

در خانه نیم سوخته می شود، عَمَر جلو می آید، او می داند که فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده است... او لگد محکمی به در می زند. فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار می گیرد، صدای ناله اش به آسمان می رود....

عَمَر در را فشار می دهد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر می شود. میخ در که از آتش داغ شده است در سینه او فرو می رود. (1)

فاطمه علیها السلام با صورت به روی زمین می افتد، صورتش خاک آلود شده است، رو به حرم پیامبر می کند و چنین می گوید: «بابا! یا رسول الله! ببین با دختری چه می کنند». (2)

\*\*\*

این آغاز ظلم و ستمی است که بر اهل بیت علیهم السلام روا شد، حکومتی که بعد از پیامبر روی کار آمد، بنای ظلم و ستم بر خاندان پیامبر را گذاشت، ظلم و ستمی که حد و اندازه نداشت و تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام ادامه دارد. من باید با دانستن این حوادث، راه خود را از آن ستمکاران جدا کنم.

ص: 78

- 
- 1- . فضرِبَ عمرُ البابِ برجله فکسره، وکان من سعف، ثم دخلوا فأخرجوا عليّاً ملبياً...: تفسیر العیاشی ج 2 ص 67، بحار الأنوار ج 28 ص 227؛ عصر عمر فاطمه خلف الباب، ونبت مسمار الباب فی صدرها، وسقطت مریضه حتی ماتت: مؤمر علماء بغداد ص 181.
  - 2- . صفقه عمر علی خدّها حتی أبری قرطها تحت خمارها فانثرت...: الهدایه الکبری ص 407؛ وهی تجهز بالبکاء تقول: یا أبتاه یا رسول الله! ابنتک فاطمه تُضرب؟...: الهدایه الکبری ص 407؛ وقالت: یا أبتاه یا رسول الله! هکذا کان یُفعل بحبیبتک وابتنتک؟...: بحار الأنوار ج 30 ص 294.

سال 185 هجری بود، «هارون» به عنوان خلیفه عباسی بر سرتاسر جهان اسلام حکومت می کرد، در آن زمان، خاندان «برامکه» قدرت زیادی داشتند، هارون به آنان مجال زیادی داده بود و در واقع، هارون با کمک آنان توانسته بود بر دشمنانش پیروز شود.

برامکه که اصل آنان از «بلخ» بود، با اهل بیت علیهم السلام دشمنی نمودند و باعث شهادت امام کاظم علیه السلام شدند، همین کار باعث شد تا به خشم خدا گرفتار شوند و هارون دستور کشتن آنان را بدهد و آنان از اوج عزت به نهایت ذلت و خواری رسیدند. (1)

من اکنون از روزگاری سخن می گویم که هنوز قدرت در دست آنان بود:

یکی از آنان نزد امام رضا علیه السلام آمد و از آن حضرت درباره ابوبکر و عمر سوال کرد. امام در پاسخ چنین گفت: «سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر!».

ص: 79



گویا امام می دانست که او در طلب حقیقت نیست و می خواهد فتنه ای به پا کند. بار دیگر آن شخص سؤل خود را مطرح کرد و اصرار زیادی نمود، امام در پاسخ، جمله ای کوتاه گفتند تا برای کسانی که در جستجوی حق هستند، راه گم نشود. پاسخ امام این بود: «ما اهل بیت علیهم السلام مادری نیکوکار داشتیم که وقت جان دادن از آن دو نفر خشمناک بود، خشم مادر ما تا لحظه جان دادنش ادامه داشت، از وقتی که او از دنیا رفته است، خبری به ما نرسیده است که او از آن دو نفر راضی و خشنود شده است».(1)

با این سخن، امام رضا علیه السلام حقیقت را برای همه آشکار ساخت، حضرت فاطمه علیها السلام از آن دو نفر ناراضی بود، تاریخ این سخن فاطمه علیها السلام را به یاد دارد که به آن دو نفر چنین گفت: «به خدا قسم! هرگز از شما راضی نمی شوم، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و شکایت شما را به او کنم».(2)

ص: 80

---

1- . أن رجلا من أولاد البرامكة عرض لعلی بن موسی الرضاع فقال له : ما تقول فی أبی بکر؟ قال له : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، فالح السائل علیه فی كشف الجواب، فقال علیه السلام : كانت لنا أم صالحه ماتت وهی علیهما ساخطه ولم یأتنا بعد موتها خبر أنها رضیت عنهما: الطرائف فی معرفه مذاهب الطرائف لابن ادريس ص 252.

2- . لا والله لا أرضی عنكما أبداً حتی ألقى أبی رسول الله صلی الله علیه وآله وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما...: کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303 و ج 43 ص 199.

من در کوفه هستم. در خانه شیخ احمد بزَنطی!

او یکی از یاران امام رضا علیه السلام می باشد و مردم به او علاقه زیادی دارند و به او احترام می گذارند. خانه شیخ احمد، محل رفت و آمد شیعیان است. من هم مهمان او هستم.

آنجا را نگاه کن! گروهی از جوانان وارد خانه می شوند، آنان به دیدار شیخ احمد آمده اند، چه ادب و شکوهی دارند! همه دوزانو در برابر شیخ نشسته اند و منتظر هستند تا او برایشان سخنی بگوید و موعظه ای نماید. این جوانان می دانند که باید اعتقادات خود را فقط از اهل بیت علیهم السلام بگیرند و مسیر زندگی خود را با سخنان آنان تنظیم کنند.

لحظاتی با سکوت می گذرد، توبه من نگاهی می کنی، گویا می خواهی بدانی چرا شیخ سخنی نمی گوید؟ شیخ به آنان همچنان نگاه پدرا نه می نماید، او می خواهد تشنگی آنان به شنیدن سخن امام رضا علیه السلام بیشتر شود.

اکنون شیخ از جا برمی خیزد، همه به احترام شیخ از جا برمی خیزند، شیخ چند قدم جلو می رود، از کنار تاقچه، صندوقچه کوچکی را برمی دارد و برمی گردد و سر جای خود می نشیند.

او صندوقچه را باز می کند، نامه ای را از آن بیرون می آورد، آن را می بوسد و روی چشم می گذارد و آن را باز می کند و چنین می گوید: این نامه ای است که امام رضا علیه السلام برای من نوشته و در آن حدیثی از امام باقر علیه السلام را برای من بیان کرده است.

نفس ها در سینه حبس شده است، سکوت است و سکوت. همه مشتاقند سخن امام خود را بشنوند، آنان می دانند که پیروی از سخن امام معصوم، تنها راه سعادت است.

شیخ نامه را می خواند: «هر کس دوست دارد که بین او و خدا، هیچ حجاب و مانعی نباشد، هر کس دوست دارد خدا به او با مهربانی نظر کند، باید آل محمد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنان آنان بیزاری بجوید. به امامت زمانش اعتقاد داشته باشد، آگاه باشید هر کس چنین باشد خدا به او نظر

\*\*\*

همه شیعیان باید فکر کنند، آیا این سه ویژگی در آنان هست یا نه؟ همه ما آل محمد علیهم السلام را دوست داریم، اگر چه اکنون امام زمان از دیده ها پنهان است، ولی ما به امامت او اعتقاد داریم و برای ظهورش، دعا می کنیم، خدا را شکر می کنیم که از این دو ویژگی، بی بهره نمانده ایم، اما همه سخن در ویژگی دوم است!

«دشمنی با دشمنان آل محمد».

آیا واقعا من این گونه هستم؟ آیا از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزاری می جویم؟

باید فکر کنم!

نکند که من هم مثل عدّه ای شده باشم که محبت دشمنان اهل بیت علیهم السلام در دلم جای کرده باشد؟

نکند من هم مثل عدّه ای به مذهب عشق، ایمان آورده باشم، همان مذهبی که می گوید من نباید با هیچ کس (حتی با ستمکاران) دشمنی کنم!

من نیاز به خلوت دارم، مرا تنها بگذار! هیاهوی زندگی کاری با من کرد که من فرصت نکردم با سخنان امامان معصوم آشنا شوم و به همین سادگی، نزدیک بود که راه را گم کنم!

خدایا! مرا ببخش!

ص: 83

---

1- ابن عیسی عن البنظی قال: کتب إلى الرضا علیه السلام: قال أبو جعفر علیه السلام: من سره أن لا یكون بینہ وبين الله حجاب حتی ینظر إلى الله وینظر الله إليه فلیتول آل محمد ویرأ من عدوهم ویأتم بالامام منهم، فإنه إذا کان كذلك نظر الله إليه ونظر إلى الله: قرب الاسناد ص 315، بحار الانوار ج 27 ص 51.

اگر در درّه ای عمیق و هولناک گرفتار شوم و بخواهم نجات پیدا کنم، باید به دستاویز محکمی چنگ بزنم، دستاویزی که هرگز گسسته نشود، باید طناب محکمی پیدا کنم. اگر این طناب محکم نباشد ممکن است مرا تا مقداری از قعر درّه بالا آورد، اما در میانه راه پاره شود و به درّه سقوط کنم.

عشق به این دنیا و جلوه های آن، همانند درّه ای عمیق است، اگر من بخواهم از قعر این درّه به قلّه سعادت و رستگاری برسم، باید دستاویزی محکم پیدا نمایم، اما سوال این است: محکم ترین دستاویز چیست؟

\*\*\*

گروهی از شیعیان نزد امام صادق علیه السلام نشسته اند، امام به آنان نگاهی می کند و می پرسد:

-- محکم ترین دستاویز چیست؟

-- آقای ما! نماز محکم ترین دستاویز است.

-- نماز فضیلت زیادی دارد ولی پاسخ سوال من، نماز نیست.

-- زکات.

-- زکات فضیلت زیادی دارد، ولی محکم ترین دستاویز نیست.

-- روزه و حجّ و جهاد در راه خدا.

-- همه این ها فضیلت و ثواب زیادی دارند، اما محکم ترین دستاویز چیز دیگری است.

-- آقای ما! هیچ کس جز شما جواب این سوال را نمی داند.

-- بدانید که محکم ترین دستاویز ایمان، دوستی و دشمنی به خاطر خداست. اگر شما دوستان خدا را دوست بدارید و از دشمنان خدا بیزاری بجوید به محکم ترین دستاویز ایمان چنگ زده اید. (1)

\*\*\*

آری، وقتی تولّی و تبرّی در کنار هم باشند، گوهر ایمان شکل می گیرد و آن وقت است که انسان از ایمان واقعی بهره مند شده است و جای امیدواری است که او از سرگردانی ها نجات یابد و به ساحل امن سعادت برسد.

ص: 85

---

1- . قال أبو عبد الله ع: أي عرى الايمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم، فقال: قولوا: فقالوا: فقالوا: يا بن رسول الله الصلاة، فقال: إن للصلاة فضلا، ولكن ليس بالصلاة، قالوا: الزكاة، قال: إن للزكاة فضلا وليس بالزكاة... قالوا: فالله ورسوله أعلم فقال: قال رسول الله: إن أوثق عرى الايمان الحب في الله والبغض في الله وتوالي ولي الله وتعادي عدو الله: المحاسن ج 1 ص 165، الكافي ج 2 ص 126، معاني الاخبار ص 398، وسائل الشيعه ج 16 ص 168.

یک رسم در قوم بنی اسرائیل وجود داشت که افرادی از جامعه جدا می شدند و به کوه یا بیابان پناه می بردند و در آنجا برای خود ساختمانی کوچک می ساختند و مشغول عبادت می شدند.

مردم به آنان احترام زیادی می گذاشتند و آنان را زاهدانی می دانستند که به خاطر خدا دست از دنیا و جلوه های پرفریب آن برداشته اند و جوانی خود را صرف عبادت خدا کرده اند.

شبی از شب ها، یکی از این زاهدان، مقداری با خود فکر کرد و با خود گفت: چه کسی بهتر از من است؟ من مدت ها خدا را عبادت کرده ام، دیگر وقت آن است که خدا به من مقامی بس بزرگ عطا کند.

او با این سخنان دچار خودبینی شد، او از یاد برد که خدا به او توفیق عبادت داده است و اگر توفیق خدا نبود، او هرگز نمی توانست دو رکعت نماز هم بخواند.

او همچنان مست از غرور خودش بود که خدا فرشته ای را فرستاد تا این پیام مهم را برای او بیان کند: «تو سال های سال مرا عبادت کرده ای، اما من در این دنیا، پاداش عبادت تو را دادم و تو را در میان مردم، عزیز کردم، تو نسبت به دنیا زهد ورزیدی و نتیجه زهد خود را هم دیدی زیرا زندگی راحت و آسوده ای داری، هر کس زهد را انتخاب کند، زودتر به راحتی و آرامش می رسد، پاداش زهد تو همان آرامش و راحتی توست. اکنون از تو سؤال می کنم: آیا به خاطر من به دوستانم، عشق ورزیده ای؟ آیا به خاطر من با دشمن من، دشمنی کرده ای؟» (1).

او نتوانست پاسخی بدهد، زیرا او دین را فقط عبادت و زهد می دانست، او با گوهر دین بیگانه بود، او تولی و تبری نداشت، برای همین خدا او را از درگاه خود دور کرد.

اگر او راه را گم نمی کرد، اگر او با دوستان خدا، دوستی می کرد و با دشمنان خدا، دشمنی، حتماً به رستگاری می رسید.

ص: 87

---

1- . أن الله أوحى إلى بعض عباد بني إسرائيل وقد دخل قلبه شيء : أما عبادتك لي فقد تعززت بي ، وأما زهدك في الدنيا فقد تعجلت الراحة ، فهل واليت لي وليا أو عاديت لي عدوا ؟ ثم أمر به إلى النار ، نعوذ بالله منها: بحار الانوار ج 28 ص 57.



لعن دشمنان از آموزه های قرآنی است، خدا در قرآن به ما یاد داده است تا دشمنانی که ظلم و ستم می کنند را لعنت کنیم.

واژه «لعن» به معنای «دوری از رحمت خدا» می باشد، وقتی ما کسی را لعن می کنیم، در واقع از خدا می خواهیم تا آن شخص را از رحمت خود دور کند و به عذاب، گرفتارش نماید.

در اینجا می خواهیم آیه 93 سوره «نساء» را ذکر کنیم:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعَاقِبَتِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»

«هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خدا بر او غضب می کند و او را لعنت می نماید و عذابی بس بزرگ برای او فراهم می آورد»<sup>(1)</sup>.

آری، هر گاه کسی مؤمنی را عمداً به قتل برساند و انگیزه او، بغض و کینه نسبت به دین مومن باشد، توبه او قبول نمی شود و خدا او را لعنت می کند.

خلاصه سخن آن که قرآن می گوید: خدا قاتل مومن را لعنت می کند، به راستی کدام مومن از امام حسین علیه السلام برتر و بالاتر است؟ آیا می توان باور کرد

ص: 88

---

1- . إن كان قتله لإيمانه فلا توبه له، وإن كان قتله لغضب أو لسبب شيء من أمر الدنيا فإن توبته أن يقاد منه... الكافي ج 7 ص 276، من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 95، تهذيب الاحكام ج 10 ص 163، وسائل الشيعه ج 29 ص 30، مستدرک الوسائل ج 18 ص 220، جامع احاديث الشيعه ج 14 ص 345، تفسير العياشي ج 1 ص 267، البرهان ج 2 ص 149.

که خدا قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت نمی کند؟

مگر می توان شهادت امام حسین علیه السلام را از یاد برد؟ مصیبت او جگرسوز است، وقتی او در کربلا به دستور یزید، مظلومانه به شهادت رسید، همه اهل آسمان ها عزادار او گشتند، فرشتگان برای غربت او گریستند، مصیبت او دل آنها را هم به درد آورد، هنوز هم زمین و زمان برای او اشک می ریزد.

\*\*\*

پیش از این درباره استاد غزالی سخن گفتم، یک روز یکی از شاگردان او چنین پرسید: «جناب استاد! به نظر شما آیا ما می توانیم یزید را لعنت کنیم؟».

استاد غزالی در جواب گفت: «کشتن حسین، باعث کفر یزید نمی شود، یزید یک معصیت انجام داده است، کشتن حسین، معصیت و گناه بزرگی است، اما باعث نمی شود که قاتل حسین، کافر بشود، لعن یزید جایز نیست و هر کس قاتل حسین را لعنت کند، فاسق است و معصیت خدا را نموده است».

کاش یک نفر به او می گفت: ای غزالی! مگر تو قرآن نخوانده ای؟ قرآن که می گوید خدا قاتل مؤن را لعنت می کند، مردم تو را امام و رهبر خود می دانند، چگونه شده است که از قرآن این گونه بی خبر مانده ای؟

\*\*\*

ای حسین!

من از دشمنان تو بیزار هستم، از کسانی که امروز هم با نام و یاد تو، دشمن هستند، بیزارم!

من با دوستان تو، دوست هستم و با دشمن تو، دشمن هستم، من فریاد بر می آورم:

ص: 89

بار خدایا! همه آنانی که باعث قتل مولای من شدند را لعنت کن! من با همه کسانی که به روی مولای من شمشیر کشیدند، دشمن هستم، لعنت کن کسانی را که تیر و نیزه پرتاب کردند، کسانی که به سوی مولای من سنگ زدند، کسانی که برای کشتن او در کربلا جمع شدند، من از همه آنان بیزارم.

\*\*\*

وقت آن است که حدیثی را نقل کنم: پیامبر فرمود: «وقتی دخترم فاطمه در محراب خود به نماز می ایستد، هفتاد هزار فرشته به او سلام می کنند. این ها، همه فرشتگان مقرب درگاه خدایند، آنان به او چنین می گویند: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و از پلیدی ها پاک گردانید و تو را سرور زنان جهان قرار داد» (1).

این سخن پیامبر این حقیقت را آشکار می سازد که فاطمه علیهاالسلام مقامی بالاتر از همه زنان مومن دارد، او سرآمد همه زنان مومن است، اکنون می خواهم این سوال را بپرسم: قرآن می گوید اگر کسی مومنی را به قتل برساند خدا او را لعنت می کند، اگر کسی باعث قتل فاطمه علیهاالسلام بشود، آیا به لعن خدا گرفتار نمی شود؟

بعد از رحلت پیامبر، حوادثی در شهر مدینه روی داد، عده ای به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم بردند، در خانه او را آتش زدند و او را اذیت و آزار کردند و باعث بیماری او شدند که بعد از مدتی، او مظلومانه جان داد و به شهادت رسید. آری، کسانی که باعث شهادت او شدند، به لعن خدا گرفتار شدند.

ص: 90

---

1- . إن رسول الله كان جالسا ذات يوم وعنده علي وفاطمة والحسن والحسين فقال: اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي وأكرم الناس علي فأحبب من أحبهم... وإنها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون ألف ملك من الملائكة المقربين، وينادونها بما نادت به الملائكة مريم فيقولون: يا فاطمه إن الله اصطفاك وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین: الامالی للصدوق ص 575، روضه الواعظین ص 149، مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 135، بحار الانوار ج 37 ص 85، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 338.

یکی از شیعیان حضور امام صادق علیه السلام رسید، آن حضرت او را اهل معرفت یافتند و برای همین این حدیث را برای او بیان کردند:

خدا در روز قیامت به سه گروه، نظر رحمت نمی کند و آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازد:

گروه اول کسانی هستند که به دروغ، ادعای امامت می کنند.

گروه دوم کسانی هستند که ولایت امام معصوم را قبول نمی کنند.

گروه سوم کسانی هستند که بر این باورند که دو دشمن اصلی ما، مسلمان بوده اند. (1)

\*\*\*

این یک واقعیت است: «کسانی که در خانه فاطمه علیها السلام را آتش زدند، بهره ای از اسلام نداشتند»، اگر من باور داشته باشم که آنان از دین خدا بهره ای برده بودند، به عذاب سختی گرفتار خواهم شد. این سخن صریح امام صادق علیه السلام

ص: 91

---

1- . ثلاثه لا ينظر الله اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم و لهم عذاب اليم: من زعم انه امام و ليس به امام، و من جحد امامه امام من الله و من زعم ان لهما في الاسلام نصيبا: الكافي ج 1 ص 373، وسائل الشيعه ج 28 ص 341، بحار الانوار ج 30 ص 384.

است. این حدیث در کتاب «اصول کافی» ذکر شده است، این کتاب، معتبرترین کتاب حدیثی شیعه می باشد.

من باید لحظه ای فکر کنم: به راستی چرا دشمنان با خاندان پیامبر دشمنی کردند؟ چرا حقّ علی علیه السلام را غضب کردند؟ چرا این همه ظلم و ستم نمودند؟

وقتی من می توانم به جواب سوال خود برسم که باور کنم آنان بهره ای از ایمان نداشتند، هدف آنان، دشمنی با خدا و دشمنی با پیامبر بود، آنان دشمن دین خدا بودند و نمی خواستند خدا در روی زمین، عبادت شود.

آری، آنان با خدا دشمن بودند و می خواستند مردم را از دین دور کنند، البته برای این هدف خود، چاره ای جز ظلم به اهل بیت علیهم السلام نداشتند، آنان نمی توانستند به صورت علنی با اسلام و پیامبر دشمنی کنند، ولی وقتی پیامبر از دنیا رفت، فضا را مناسب دیدند و موقعیت را برای ظلم بر اهل بیت علیهم السلام آماده دیدند، برای همین تا آنجا که توانستند در حقّ خاندان پیامبر ستم نمودند.

ص: 92

نمی دانم نام «ابوبصیر» را شنیده ای؟ او یکی از یاران امام صادق علیه السلام است و حق بزرگی بر همه ما شیعیان دارد، او کسی بود که در راه حفظ و نشر احادیث اهل بیت علیهم السلام تلاش زیادی کرد و با این کار خود بر عظمت مکتب شیعه افزود.

امام صادق علیه السلام به او بشارت بهشت داد و او را از بندگان خوب خدا برشمرد و فرمود: «ابوبصیر از جمله کسانی است که باعث باقی ماندن دین شدند، اگر او و دوستانش نبودند، چیزی از حقایق دین، باقی نمی ماند»<sup>(1)</sup>.

این گوشه ای از ویژگی های ابوبصیر است، من فکر می کنم با همین مقدار، توبه مقام او پی بردی. خوشا به حال او که عمر خود را صرف دنیا نکرد، از لحظه های زندگی خود بهره گرفت و این گونه نام خود را ماندگار کرد و رضایت امام زمانش را برای خود خرید، کاش من هم راهی می یافتم تا این گونه امام خود را از خود راضی می کردم! کاش این آرزوی من بود! آرزویی بزرگ که سعادت دنیا و آخرت را با خود دارد. به راستی چه آرزویی برتر از این که امام زمان از من راضی باشد؟

\*\*\*

ص: 93

---

1- . سمعت أبا عبد الله يقول بشر المختبئين بالجنة يريد بن معاوية العجلي وأبو بصير ليث بن البختري المرادي ومحمد بن مسلم و زراره أربعة نجباء أمناء الله على حاله و حرامه لو لا هواء انقطعت آثار النبوه و اندرست: اختيار معرفة الرجال ج ص 398، خلاصه الاقوال ص 82، معجم رجال الحديث ج 4 ص 197.

دیگر وقت آن است تا حدیثی از ابوبصیر را در اینجا بنویسم:

ابوبصیر نزد امام صادق علیه السلام بود، امام رو به او کرد و فرمود: روز قیامت روزی است که اعمال همه حسابرسی می شود، در آن روز، خدا دستور می دهد تا شیطان را برای حسابرسی بیاورند. فرشتگان شیطان را در حالی که هفتاد غُلّ و هفتاد زنجیر دارد می آورند، در این هنگام دشمن اصلی ما را به صحرای قیامت می آورند در حالی که او را با صد و بیست غُلّ و صد و بیست زنجیر بسته اند.

اینجاست که شیطان از فرشتگان سوال می کند: من همان کسی هستم که انسان ها را گمراه کردم، گناه من باید از همه بیشتر باشد، اما این شخص کیست که خدا عذاب او را دوبرابر عذاب من قرار داده است؟

فرشتگان در جواب به او می گویند: «او دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام است».

شیطان

می پرسد: «مگر او چه کرده است که عذاب او دوبرابر عذاب من است؟».

فرشتگان پاسخ می دهند: «او در حقّ علی علیه السلام ظلم کرد و حقّ او را غصب کرد، برای همین خدا او را این گونه عذاب می کند».<sup>(1)</sup>

ص: 94

---

1- . عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع انه إذا كان يوم القيمة يؤى إبليس في سبعين غلا وسبعين كبلا فينظر الأول إلى زفر في عشرين ومائة كبل وعشرين ومائة غل فينظر إبليس فيقول : من هذا الذي أضعفه الله له العذاب وأنا أغويت هذا الخلق جميعا؟: تفسير العياشي ج 2 ص 223، البرهان ج 3 ص 296، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 534.

مناسب می بینم در اینجا، چند حدیث بنویسم تا مطالب این کتاب، کامل تر باشد:

\* حدیث اول:

یکی از شیعیان نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یکی از آشنایان من، حضرت علی علیه السلام را دوست دارد، اما از دشمنان او، بیزاری نمی جوید. امام صادق علیه السلام فرمود: «چنین شخصی دشمن ماست، پشت سر چنین شخصی، نماز نخوان او شایستگی امام جماعت شدن را ندارد». (1)

\* حدیث دوم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر در قلب کسی ذره ای از محبت دو دشمن اصلی ما باشد، سزاوار است که خدا به او اجازه ورود به بهشت ندهد». (2)

آری، بهشت جلوه مهربانی خداست و اگر کسی محبت دو دشمن

ص: 95

1- . هذا مخلط و هو عدو لاتصل خلفه و لاکرامه: تهذیب الاحکام ج 3 ص 28، وسائل الشیعه ج 8 ص 309.

2- . حقیق علی الله ان لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثال حبه خردل من حبهما: تفسیر العیاشی ج 1 ص 159، بحار الانوار ج 30 ص



اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته باشد، وارد بهشت نمی شود.

\* حدیث سوم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم، اگر جبرئیل و میکائیل، دشمنان ما را دوست بدارند، خدا آنها را به خاطر محبت دشمنان ما، در آتش جهنم خواهد سوزاند». (1)

\* حدیث چهارم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس هر روز صبح، دو دشمن اصلی ما را لعنت کند، خدا در نامه اعمال او، هفتاد کار نیک ثبت می کند و ده گناه او را می بخشد و ده درجه مقامش را بالاتر می برد». (2)

\* حدیث پنجم:

به امام صادق علیه السلام خبر دادند که یکی از دوستان ما، شما را دوست دارد، ولی در دشمنی با دشمنان شما، ضعیف است، ما او را به خوبی می شناسیم، او هرگز محبتی به دشمنان شما ندارد، اما بیزاری او از دشمنان شما کم است! امام صادق علیه السلام چنین فرمود: «او هرگز از شیعیان ما نیست. کسی که ادعای محبت ما نماید ولی از دشمنان ما بیزاری نجوید، دروغگویی بیش نیست». (3)

ص: 96

---

1- . لو ان جبرائیل و میکائیل کان فی قلبهما شیء لا کتبهما اللّٰه فی النار علی وجوههما: مستطرفات السرائر ص 567، بحار الانوار ج 45 ص 339.

2- . من ذکرهما فلعنهما کل غده کتب اللّٰه له سبعین حسنه و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات: تفسیر العیاشی ج 1 ص 378، بحار الانوار ج 30 ص 222.

3- . هیئات، کذب من ادعی محبتنا ولم یتبرأ من اعدائنا: مستطرفات السرائر ص 266، بحار الانوار ج 27 ص 58.

\* حدیث ششم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «نشانه های مومن سه چیز است: شناخت خدا، شناخت دوستان خدا، شناخت دشمنان خدا».(1)

آری، کسی که دشمنان خدا را نشناسد، او مؤن واقعی نیست، مومن باید بداند خدا با چه کسانی دشمن است و از آنان بیزار باشد.

\* حدیث هفتم:

امام کاظم علیه السلام فرمود: در جهنم درّه ای وجود دارد که به آن «درّه محیط» می گویند، اگر درّه ای از آتش آن به زمین برسد، همه زمین نابود می شود.

کسانی که در جهنم گرفتار عذاب هستند از عذاب آن درّه به خدا پناه می برند!

در آن درّه، کوهی وجود دارد، هر کس در آن درّه هست از آتش آن کوه به خدا پناه می برد.

در آن کوه، چاهی است که هر کس در آن کوه است از عذاب آن چاه به خدا پناه می برد...

در آنجا هفت صندوق است، در هر کدام از آن صندوق ها، یک نفر به عذاب گرفتارند.

آن هفت نفر اینان هستند:

1 - «قابیل» که برادرش را به قتل رساند.

ص: 97

---

1- ثلاث من علامات المومن، علمه باللّه ومن یحب و من یبغض: الکافی ج 2 ص 126، المحاسن ج 1 ص 263، بحار الانوار ج 66 ص 246.

2 - «نمرود» که با ابراهیم علیه السلام دشمنی کرد و آن حضرت را به آتش انداخت.

3 - «فرعون» که ادعای خدایی کرد.

4 - «یهودا» که دین موسی علیه السلام را تحریف کرد.

5 - «بولس» که دین عیسی علیه السلام را منحرف کرد و باعث گمراهی مردم شد.

6 و 7 - دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام. (1)

آری، این هفت نفر کسانی بودند که با حق و حقیقت، دشمنی کردند و مسیر تاریخ را تغییر دادند و برای همین به سخت ترین عذاب ها گرفتار می شوند.

ص: 98

---

1- . يقال له محيط لوطلع منه شراره لا حرق من على وجه الأرض وان أهل النار يتعوزون من حر ذلك الوادى و تنته وقذره وما أعد الله فيه لأهله ، وان فى ذلك الوادى لجبالا يتعوزون أهل ذلك الوادى من حر ذلك الجبل و تنته وقذره... قال أما الخمسه فقايل الذى قتل هاييل و نمرود الذى حاج إبراهيم فى ربه قال أنا أحبى وأميت و فرعون الذى قال أنا ربكم الأعلى و يهودا الذى هود اليهود و بولس الذى نصر النصرارى و من هذه الأمة أعرابيان: ثواب الاعمال ص 215، بحار الانوار ج 57 ص 127.

اینجا شهر مدینه است، در خانه امام باقر علیه السلام هستم، گروهی از شیعیان در حضور امام هستند، لحظاتی می گذرد، «زیاد کوفی» وارد می شود و سلام می کند، او نزد امام می رود، دست امام را می بوسد.

زیاد کوفی از راه دوری آمده است، او اهل کوفه است و به عشق دیدار امام، بیابان ها را پشت سر گذاشته تا به مدینه رسیده است، او رنج فراوانی کشیده است، اکنون پای او درد گرفته و نمی تواند به درستی راه برود.

اکنون امام رو به او می کند و از علت درد پایش سوال می کند، امام می خواهد این گونه از او دلجویی کند، او در پاسخ می گوید: «من از سفری دور و دراز می آیم، من این همه راه را فقط به خاطر عشق شما آمده ام»، او این سخن را می گوید و سکوت می کند.

اشک در چشم او جمع شده است، معلوم است او حرفی در دل دارد، هیچ کس سخنی نمی گوید، امام با مهربانی به او نگاه می کند، لحظاتی می گذرد و او چنین می گوید: «آقای من! همه هستی من فدای شما باد! گاهی که با خود خلوت می کنم، شیطان مرا ناامید می کند، او مرا به یاد گناهانم می اندازد و اینجاست که یأس مرا فرا می گیرد و از عذاب خدا

اما در همان لحظه به یاد این می افتم که من شما را دوست دارم و از دشمن شما جدا شده ام».

وقتی امام این سخن را می شنود به او چنین می گوید: «مگر دین چیزی غیر از محبت ما و دشمنی با دشمنان ماست؟». سپس امام آیه 7 سوره «حجرات» را می خواند:

«... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... وَكَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»

«خدا ایمان را محبوب مومنان قرار داد... و کفر و پلیدی و گناه را در نظر آنان ناپسند گرداند».

وقتی سخن امام به پایان می رسد، آرامشی عجیب همه را فرا می گیرد، آنان می فهمند که دین واقعی چیست. (1)

\*\*\*

این کار خداست، خدا هر کس را که دوست بدارد، عشق به اهل بیت علیهم السلام را در قلبش قرار می دهد، این عشق، همان ایمان واقعی است، هر کس از این عشق، بهره ای ندارد، ایمان ندارد.

نکته مهم تر این است که دشمنی با دشمنان حق، نیز کار خداست، این خداست که نفرت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را در دل های شیعیان قرار می دهد، این نفرت و دشمنی، جزئی از دین است.

اگر همه دنیا را به یک شیعه بدهند تا دشمنان اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد، او نمی تواند این کار را بکند، دل شیعه واقعی در دست خودش که نیست، این خداست که دل او را از نفرت آن دشمنان، پر کرده است.

ص: 100

---

1- . إني ربما خلوت فأتاني الشيطان فيذكّرني ما سلف من الذنوب والمعاصي، فكأني آيس، ثم أذكر حبي لكم وانقطاعي. وكان متكئاً، قال: يا زياد، هل الدين إلاّ الحبّ والبغض؟ ثمّ تلا- هذه الآيات الثلاث كأنّها في كفه: حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ الْآيَةَ، وقال: (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)، وقال: (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ): تفسير فرات الكوفي ص 430، مستدرک الوسائل ج 12 ص 226، بحار الأنوار ج 65 ص 63، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 210.

من برای زندگی در این دنیا دوراه بیشتر ندارم، یا باید به حزب خدا بپیوندم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان آل محمد علیهم السلام بیزاری

می جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده ام.

حقیقت دین چیزی جز تولی و تبری نیست.

تولی یعنی با دوستان خدا دوست بودن!

تبری یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن!

دین یعنی این که من دوستان خدا را دوست بدارم و دشمنان خدا را هم دشمن بدارم!

تبری، یعنی شیطان ستیزی و شیطان گریزی!

تبری، یعنی بی رنگی تمام جاذبه ها و جلوه های شیطانی در زندگی من! تبری، برای همیشه، بریدن از همه پلیدی ها و پیوستن به همه خوبی ها!

\*\*\*

این که من با دوستان خدا دوست باشم و با دشمنان خدا، دشمنی کنم، اصل دین است. این یک امر قلبی است. آری، دوستی با دوستان خدا چیزی است که در دل من جای دارد، دشمنی با دشمنان خدا هم در دل من است. این اصل دین است و زیر بنای اصل «امامت» است.

ولی وقتی نوبت به «عمل» می‌رسد، دیگر سخن از فروع دین به میان می‌آید، من باید دوستی با دوستان خدا را زبان و رفتار خود نشان بدهم، باید دشمنی با دشمنان خدا را هم با زبان و رفتار خود نشان بدهم، پس توّلی و تبری جزء فروع دین می‌شود.

وقتی کودک بودم برای من از فروع دین می‌گفتند، آنان برایم چنین گفتند: «فروع دین ده تا است: اول: نماز، دوّم: روزه... نهم: توّلی دهم: تبری».

آری، بر من واجب است که رفتار و کردار خود را بر اساس توّلی و تبری تنظیم کنم. اینجا سخن از «عمل» است و برای همین این دوازده فروع دین می‌شوند، اما وقتی سخن از «قلب» است دیگر توّلی و تبری فرع دین نیست، بلکه اصل دین است.

امام باقر علیه السلام

فرمود: «مگر دین چیزی غیر از محبّت ما و دشمنی با دشمنان

ماست؟».

ص: 102

حتماً بارها «زیارت عاشورا» را خوانده ای، این زیارت، یادگاری از امام صادق علیه السلام است، آن حضرت آن را به یاران خود یاد داد و به آنان گوشزد کرد که هر کس این زیارت را هر روز بخواند، خدا هر روز به او ثواب دو هزار حجّ می دهد.

شیعه واقعی با زیارت عاشورا، انس دارد و با پیام های آن آشناست، من در اینجا می خواهم قسمتی از پیام های این زیارت را بنویسم.

اینجا دیگر جای شرح و تفسیر نیست، «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

ابتدا به امام حسین علیه السلام سلامی بده و چنین بگو!



سلام بر تو ای حسین!

سلام بر تو که در کربلا غریب ماندی و همه یاران تو شهید شدند.

ای تنها مانده در غربت و تنهایی!

سلام بر تو و همه یاران باوفای تو!

سلام من بر تو جاودانه باد، تا آن دم که زنده ام.

سلام من به تو تا روز قیامت...

لعنت خدا بر کسانی باد که بنای ظلم و ستم بر شما را نهادند و حقّ شما را غصب کردند، امامتِ جامعه حقی بود که خدا به شما داده بود ولی آنان، شما را کنار زده و مقام امامت را از آن خود کردند.

لعنت خدا بر کسانی که خون شما را ریختند، خدا لعنت کند کسانی را که شرایط را برای کشتن شما فراهم نمودند. من از همه آنان و پیروان آنان بیزار هستم.

حسین جان! من با هر کس که با شما دوست باشد، دوست هستم و با هر کس که دشمن شما باشد، دشمن هستم. تا روز قیامت بر این عقیده خواهم بود...

حسین جان!

هیچ سعادت‌تی بالاتر از این نیست که انسان‌ها به خدای مهربان، نزدیک و

شوند و برای همین آنها برای این امر تلاش می کنند، ولی من برای نزدیک تر شدن به خدا، دو کار انجام می دهم:

اول: محبت شما را در قلب خویش دارم.

دوم: با دشمنان شما دشمن هستم.

من از همه کسانی که به جنگ شما آمدند بیزارم، من از کسانی که ظلم به شما و ستم به شیعیان شما را بنا نهادند، بیزار هستم.

آری! سرمایه من برای نزدیک شدن به خدا این دو امر مهم است: محبت شما، برائت از دشمنان شما.

حسین جان!

من با دوستی شما و دشمنی با آن ستمکاران، به پیامبر، علی، فاطمه، حسن علیهم السلام نزدیک تر

می شوم، من این گونه به شما هم نزدیک تر می شوم!

من با دوستان و شیعیان شما دوست هستم، من از کسانی که پیرو دشمنان شما هستند، بیزار هستم.

آری! من با دوست شما دوست و با دشمن شما دشمن هستم.

این خدا بود که معرفت شما را به من کرم نمود و مرا با دوستانتان آشنا نمود و در قلب من، بغض دشمنان شما را قرار داد، اکنون از خدا می خواهم تا در دنیا و آخرت مرا با شما قرار بدهد و کاری کند که من در راه شما، ثابت قدم باشم.

از خدا می خواهیم که شفاعت شما را در روز قیامت نصیبم سازد و توفیق دهد تا همراه با حضرت مهدی علیه السلام انتقام خون شما را بگیرم.

خدایا! لعنت کن اولین کسی را که بنای ظلم بر محمد و آل محمد را نهاد.

بار خدایا! من اولین کسی را که در حق محمد و آل محمد ظلم نمود، لعنت می کنم.

بار خدایا! اولی و دومی و سومی را لعنت کن!

خدایا!

معاویه و یزید و ابن زیاد و عمر سعد را تا روز قیامت لعنت کن!

\*\*\*

این خلاصه ای از پیام های مهم زیارت عاشورا بود، حتماً شنیده ای که فرشتگان آسمان هم به زیارت حسین علیه السلام می آیند، وقتی آنها به کربلا می آیند، همین زیارت عاشورا را می خوانند.

وقتی تو امام حسین علیه السلام را این گونه زیارت می کنی، مانند کسانی هستی که در کربلا همراه امام حسین علیه السلام بودند و جان خود را فدای او نمودند.

خدا برای تو ثواب بسیار زیادی می نویسد و گناهان زیادی را هم از پرونده اعمال تو پاک می کند، مقام و جایگاه تو نزد خدا فزونی می یابد و خدا حاجت تو را روا می کند و تو را به آرزویت می رساند و دل تو را شاد می کند و در روز قیامت رحمت و مهربانی خود را بر تو ارزانی می دارد. (تمام ثوابی که برای زیارت عاشورا ذکر کردم، برگرفته از سخن امام صادق علیه السلام می باشد). (1)

ص: 106

---

1- ... فإذا فعلوا ذلك كتب الله تعالى لهم ثواب ألف حجة وألف عمره وألف غزوه، كلها مع رسول الله، وكان له أجر وثواب مصيبه كل نبي ورسوله وصديقه وشهيد مات أو قتل منذ خلق الله الدنيا إلى أن تقوم الساعة.... مصباح المتهجد ص 772 و 778، وراجع كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعه ج 14 ص 509، مستدرک الوسائل ج 10 ص 316، المصباح للكفعمي ص 482، بحار الأنوار ج 98 ص 290، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 414.

اکنون قدری فکر کن! این همه ثواب و فضیلت که در این زیارت است، به خاطر چیست؟

جواب یک سخن بیشتر نیست: زیارت عاشورا، جلوه عشق به دوستان خدا و جلوه بیزاری از دشمنان خداست! وقتی زیارت عاشورا می خوانی هرگز راه را گم نمی کنی.

این سخن امام رضا علیه السلام چقدر زیباست: «کمال دین در ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از دشمنان ماست» (1).

آری، زیارت عاشورا، آیینه ای است که کمال دین را نشان می دهد.

\*\*\*

تو خودت می دانی که لعن دشمنان، مخصوص «زیارت عاشورا» نیست، وقتی تو زیارت نامه دیگر امامان را می خوانی، می بینی که در آنجا هم لعن دشمنان آمده است. لعن دشمنان، جزئی از زیارت نامه ها می باشد، وقتی نجف می روی، وقتی کاظمین می روی، وقتی مشهد می روی و... در همه این زیارت ها، هم به اهل بیت علیهم السلام سلام می کنی و هم دشمنان را لعن کنی. تو این گونه دیگر هرگز راه را گم نمی کنی. لعن دشمنان، نیمی از دین و راه روشنایی است.

ص: 107

---

1- . وروی عن الرضاع أنه قال : کمال الدین ولایتنا والبراءة من عدونا: مستطرفات السرائر ص 640.

امام صادق علیه السلام فرمودند: یکی از حقوق ما بر شیعیان این است که بعد از نماز، این دعا را بخوانند:

خدایا! از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود بفرستی و به برکت دعای من، شادی و سرور را بر محمد و آل محمد و شیعیان آنان وارد کنی...

خدایا!

دشمنان اهل بیت را به عذاب خود گرفتار کن، همان دشمنانی که نعمت تو را کفران کردند، به پیامبر تو خیانت کردند، پیمان خود را شکستند.

خدایا! لعنت کن کسانی که دین تو را تغییر دادند و بنای ظلم و ستم بر اهل بیت را پایه گذاری کردند.

خدایا! کسانی را لعنت کن که با مکر و نیرنگ مردم را فریب دادند و راه جنگ با اهل بیت علیهم السلام را هموار ساختند.

خدایا! هر کس که به آن دشمنان علاقه دارد و از آنان پیروی می کند و در دین تو، بدعت می گذارد، لعنت کن، آنان را به گونه ای لعنت کن که به عذاب سختی گرفتار آیند. (1)

ص: 108

---

1 - عن أبي عبد الله ع أنه قال من حقنا على أوليائنا وأشياعنا أن لا ينصرف الرجل منهم من صلاته حتى يدعو بهذا الدعاء وهو: «اللهم إني أسألك بحقك العظيم العظيم أن تصلي على محمد وآل محمد الطاهرين وأن تصلي عليهم صلاة تامه دائمه... اللهم وضاعف لعنتك وبأسك ونكالك وعذابك على اللذين كفرا نعمتك وخونا رسولك واتهما نبيك وبائناة وحلا عقده في وصيه ونبذا عهده في خليفته من بعده... مهج الدعوات ص 334، بحار الانوار ج 83 ص 60.

سه نفر از شیعیان، نزد امام رضا علیه السلام رفتند، آنها دیدند که امام در سجده است، برای همین مدتی صبر کردند، سجده امام طول کشید... امام در سجده خود، دعایی می خواندند.

لحظاتی گذشت... امام سر از سجده برداشتند و به آنان چنین فرمودند: «هر کس این دعا را در سجده بخواند، همانند کسی است که همراه پیامبر در جنگ شرکت کرده است و به پیامبر یاری رسانده است».

آنان از امام خواستند تا آن دعا را برای آنان بازگو کند، آنان دوست داشتند این دعا برای آیندگان به یادگار بماند، امام با روی باز این پیشنهاد را پذیرفت.

اکنون این دعا در دسترس ما می باشد، دعایی که بهتر است در «سجده شکر» خوانده شود. من ترجمه این دعا را در اینجا ذکر می کنم:

\*\*\*

بار خدایا! معبودا!

از تو می خواهم کسانی را که دین تو را تغییر دادند، لعنت کنی همان کسانی که سخنان دروغ به پیامبر تو نسبت دادند، همان کسانی که با دین تو،

ص: 109

مخالفت کردند و مردم را از راه حق، دور نمودند.

خدایا! آن دشمنانی را لعنت کن که نعمت تو را کفران کردند، به پیامبر تو تهمت زدند، دوستان تو را کشتند و در جایگاهی قرار گرفتند که هرگز شایسته آن نبودند! همان کسانی که بعد از پیامبر، ادعای ولایت نمودند و مردم را از اهل بیت دور نمودند.

خدایا! من با لعنت بر آنان به تو نزدیک می شوم و این لعنت را راهی برای رضایت تو می دانم!

خدایا! بر عذاب و ذلت و زبونی آن دشمنان بیفزا و پیروان آنان را نیز به آتش جهنم گرفتار ساز!

بار خدایا! معبودا!

آن دشمنان، پیروان زیادی دارند، از تو می خواهیم که جمعیت آنان را متفرق کنی، امور زندگی آنان را از هم گسسته کنی، میان آنان اختلاف بیندازی، مرگ بزرگان آنان را برسانی، پرچم آنان را در هم بشکنی، ترس در دل آنان قرار دهی و کسی را از آنان باقی نگذاری!

خدایا! آن دشمنان اصلی اهل بیت را به گونه ای عذاب کن که همه اهل جهنم از آن عذاب به تو پناه ببرند...<sup>(1)</sup>

پایان

\*\*\*

\*\*\*

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره 3000 4 5 6 9

همراه نویسنده 0913 261 94 33 سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)

ص: 110

---

1- . دخلنا علیه وهو ساجد فی سجده الشکر فأطال فی سجوده ثم رفع رأسه فقلنا له أطلت السجود فقال من دعا فی سجده الشکر بهذا الدعاء کان کالرامي مع رسول الله) یوم بدر قالوا قلنا فنکتبه قال اکتبا إذا أنتما سجدتما سجده الشکر فتقولان: «اللهم العن اللذین بدلا دینک وغیرا نعمتک واتهما رسولک صلی الله علیه وآله وخالفا ملتک... وجلسا فی مجلس لم یکن لهما بحق وحملا الناس علی أکتاف آل محمد... اللهم فرق جمعهم وشتت أمرهم وخالف بین کلمتهم وبدو جماعتهم...»: مهج الدعوات ص 257، بحار الانوار ج 83 ص 223.

تصویر

□

ص: 111

















- 1 . الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت 620 هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران : دار الأسوه، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 2 . الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد ، محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (م 413 هـ) ، تحقيق : مؤسسسه آل البيت:، قم ، مؤسسسه آل البيت: ، 1413 هـ ، الطبعة الأولى .
- 3 . أعيان الشيعة ، السيد محسن الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت 1371 هـ) ، به كوشش : السيد حسن الأمين ، بيروت : دار التعارف ، 1403 هـ ، الطبعة الخامه .
- 4 . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه في السنه ، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلّي الحسنى المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق: جواد القيومي ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 5 . الأمالى، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : دار الثقافه ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 6 . الأمالى ، محمد بن علي بن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق) (ت 381 هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : مؤسسسه البعثه ، الطبعة الأولى ، 1417 هـ .
- 7 . الإمامه والسياسه (المعروف بتاريخ الخلفاء) ، عبد الله بن مسلم الدينورى (ابن قتيبه) (ت 276 هـ) ، تحقيق : علي شيرى ، قم : مكتبه الشريف الرضى ، 1413 هـ ، الطبعة الأولى.
- 8 . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذريّ (ت 279 هـ) ، إعداد : محمد باقر المحموديّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثه.
- 9 . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمد باقر بن محمد تقي المجلسى (ت 1110 هـ) ، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1412 هـ.
- 10 . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت 774 هـ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .



- 11 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت 290 هـ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، 1404 هـ .
- 12 . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمان بن محمد الحضرمي (ابن خلدون) (ت 808 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، 1408 هـ ، الطبعة الثانية .
- 13 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، 1409 هـ ، الطبعة الأولى .
- 14 . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، محمد بن جرير الطبري (ت 310 هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، مصر : دار المعارف .
- 15 . تاريخ دمشق ، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت 571 هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار الفكر ، 1415 هـ ، الطبعة الأولى .
- 16 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمد الحسن بن علي الحراني المعروف بابن شعبه (ت 381 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، 1404 هـ .
- 17 . تفسير القمي ، علي بن إبراهيم القمي ، تصحيح : السيد طيب الموسوي الجزائري ، النجف : مطبعة النجف .
- 18 . تفسير نور الثقلين ، عبد علي بن جمعه العروسي الحويزي (ت 1112 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، 1412 هـ .
- 19 . التوحيد ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1398 هـ .
- 20 . تهذيب الأحكام في شرح المقنعه ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460 هـ) ، بيروت : دار التعارف ، الطبعة الأولى ، 1401 هـ .
- 21 . تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت 852 هـ . ق) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى 1415 هـ .
- 22 . تهذيب الكمال في أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمان المزني (ت 742 هـ) ، تحقيق : بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، 1409 هـ ، الطبعة الأولى .
- 23 . جامع أحاديث الشيعة ، السيد البروجردي (ت 1383 هـ) ، قم : المطبعة العلميّه .
- 24 . الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير ، عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (ت 911 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، 1401 هـ ، الطبعة الأولى .



- 25 . الخرائج والجرائح ، سعيد بن عبد الله الراوندى (قطب الدين الراوندى) (ت 573 هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي(عج) ، قم : مؤسسسه الإمام المهدي(عج) ، 1409 هـ ، الطبعة الأولى .
- 26 . الخصال ، أبو جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، بيروت : مؤسسسه الأعلمی ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 27 . خلاصه الأقوال (رجال العلامه الحلّي)، حسين بن يوسف الحلّي (العلامه) (726 هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .
- 28 . الدرّ النظيم، ابن حاتم العاملي، (664 هـ)، قم : مؤسسسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرّسين ، الطبعة الأولى .
- 29 . دلائل الإمامه ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبريّ الإمامی (ق 5 هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : مؤسسسه البعثه .
- 30 . روضه الواعظین ، محمد بن الحسن الفتال النيسابوری (ت 508 هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمی ، بيروت : مؤسسسه الأعلمی ، 1406 هـ ، الطبعة الأولى .
- 31 . السقيفه وفدك، أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهری البصری البغدادي (ت 323 هـ)، تحقيق: محمد هادي الأمينی، بيروت: شركه الكتبی للطباعه والنشر، الطبعة الأولى، 1401 هـ.
- 32 . سنن ابن ماجه ، أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينی (ت 275 هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 1395 هـ .
- 33 . سنن أبي داوود، أبو داوود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت 275 هـ)، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، دار إحياء السنّه النبويّه.
- 34 . سنن الترمذی (الجامع الصحيح) ، محمد بن عيسى الترمذی (ت 297 هـ) ، تحقيق : أحمد محمد شاکر ، بيروت : دار إحياء التراث .
- 35 . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي، تحقيق : عبد الغفار سليمان البنداري، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، 1411 هـ .
- 36 . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبيّ (ت 748 هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسسه الرساله ، الطبعة العاشره 1414 هـ .
- 37 . شرح الأخبار في فضائل الأئمّه الأطهار: ، أبو حنيفه القاضی النعمان بن محمد المصریّ (ت 363 هـ) ، تحقيق : السيّد محمد الحسيني الجلالی ، قم : مؤسسسه النشر الإسلامی ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 38 . شرح نهج البلاغه ، عبد الحميد بن محمد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (ت 656 هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانيه، 1387 هـ .

39. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، علی بن بلبان الفارسی (ت 739 هـ)، بیروت: مؤسسه الرساله، 1414 هـ، الطبعه

ص: 121

- 40 . صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت 256 هـ ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة 1410 هـ .
- 41 . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت 261 هـ ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، القاهرة : دار الحديث ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 42 . الصواعق المحرقة فى الردّ على أهل البدع والزندقة ، أحمد بن حجر الهيتمى الكوفى (ت 974 هـ ) ، إعداد : عبد الوهاب بن عبد اللطيف ، مصر : مكتبة القاهرة ، الطبعة الثانية ، 1385 هـ .
- 43 . الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد كاتب الواقدي (ت 230 هـ ) ، بيروت : دار صادر .
- 44 . الطوائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين على بن موسى بن طاووس الحسنى (ت 664 هـ ) ، مطبعة الخيام - قم ، الطبعة الأولى ، 1400 هـ .
- 45 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ ) ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 46 . عمده القارى فى شرح صحيح البخارى ، أبو محمد بدر الدين بن محمد العيني الحنفى (ت 855 هـ ) ، مصر : إداره الطباعة المنيريّه .
- 47 . عيون أخبار الرضا 7 ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ ) ، تحقيق : السيّد مهديّ الحسينيّ اللاجوردىّ ، طهران : منشورات جهان .
- 48 . غايه المرام وحجّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت 1107 هـ ) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، 1422 هـ .
- 49 . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينيّ (ت 1390 هـ ) ، بيروت : دار الكتاب العربىّ ، الطبعة الثالثة 1387 هـ .
- 50 . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت 852 هـ ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، 1379 هـ ، الطبعة الأولى .
- 51 . الفتوح ، أحمد بن أعثم الكوفى (ت 314 هـ ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار الأضواء ، 1411 هـ ، الطبعة الأولى .
- 52 . الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى .
- 53 . فيض التقدير شرح الجامع الصغير ، محمد عبد الرؤوف المناوى ، تحقيق : أحمد عبد السلام ، بيروت : دار الكتب العلميه ،



الطبعة الأولى، 1415هـ.

54. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ت بعد 304هـ)، تحقيق: مؤسس آل البيت، قم: مؤسس آل البيت، الطبعة الأولى، 1413هـ.

55. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت 329 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دارالكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، 1389 هـ.

56. كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت 367 هـ)، تحقيق: عبد الحسين الأميني التبريزي، النجف الأشرف: المطبعة المرتضوية، الطبعة الأولى، 1356 هـ.

57. الكامل في التاريخ، علي بن محمد الشيباني الموصلي (ابن الأثير) (ت 630 هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1408 هـ، الطبعة الأولى.

58. كتاب الغيبة، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت 342هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق: 1399هـ.

59. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي 90هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشرالهادي، الطبعة الأولى، 1415هـ.

60. كشف الخفاء ومزيل الإلباس، أبو الفداء إسماعيل بن محمد العجلوني (ت 1162هـ)، بيروت: مكتبة دار التراث.

61. كمال الدين وتمام النعمة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسس النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، 1405 هـ.

62. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت 975 هـ)، تصحيح: صفوه السقا، بيروت: مكتبة التراث الإسلامي، 1397 هـ، الطبعة الأولى.

63. كنز الفوائد، أبو الفتح الشيخ محمد بن علي بن عثمان الكراچكي الطرابلسي (ت 449هـ)، إعداد: عبد الله نعمه، قم: دار الذخائر، الطبعة الأولى، 1410هـ.

64. اللهوف في قتلى الطفوف، أبو القاسم علي بن موسى بن طاووس الحسيني الحلبي (ت 664 هـ)، تحقيق: فارس تبريزيان، طهران: دار الأسوه، الطبعة الأولى، 1414 هـ.

65. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت 807هـ)، تحقيق: عبد الله محمد درويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1412هـ.

66. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت 1320هـ)، تحقيق: مؤسس آل البيت، قم: مؤسس آل البيت، الطبعة

الأولى، 1408هـ.

ص: 123



- 67 . المستدرک علی الصحیحین ، محمد بن عبد اللہ الحاکم النیسابوری (ت 405 هـ) ، تحقیق : مصطفیٰ عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیہ ، 1411 هـ ، الطبعة الأولى .
- 68 . المسند ، أحمد بن محمد الشیبانی (ابن حنبل) (ت 241 هـ) ، تحقیق : عبد اللہ محمد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، 1414 هـ ، الطبعة الثانية .
- 69 . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، الطبعة الأولى ، 1361 هـ .
- 70 . المعجم الكبير ، سليمان بن أحمد اللخمي الطبرانی (ت 360 هـ) ، تحقیق : حمدي عبد المجيد السلفی ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ، 1404 هـ ، دوم .
- 71 . معجم رجال الحديث ، أبو القاسم بن علی أكبر الخوئی (ت 1413 هـ) ، قم : منشورات مدينة العلم ، الطبعة الثالثة ، 1403 هـ .
- 72 . معرفه السنن والآثار ، أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي (ت 458 هـ) ، مصر : المجلس الأعلى للشؤون الإسلاميه .
- 73 . مقاتل الطالبین ، أبو الفرج علی بن الحسين بن محمد الإصبهانی (ت 356 هـ) ، تحقیق : السيّد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضي ، الطبعة الأولى 1405 هـ .
- 74 . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588 هـ) ، قم : المطبعة العلميه .
- 75 . مؤتمر علماء بغداد ، بين السنّة والشيعة ، تحقيق السيّد مرتضى الرضوي ، القاهرة : 1399 هـ .
- 76 . نصب الراية ، عبد الله بن يوسف الحنفى الزيلعي (ت 762 هـ) ، القاهرة : دار الحديث ، 1415 هـ .
- 77 . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت 1104 هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت : ، قم ، الطبعة الأولى ، 1409 هـ .
- 78 . الهدايه الكبرى ، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصبي (ت 334 هـ) ، بيروت : مؤسسه البلاغ للطباعة والنشر ، الطبعة الرابعة ، 1411 هـ .

## مسابقه کتاب خوانی

1. این جمله، ترجمه کدام آیه است؟ «هر کس خدا و پیامبر را آزار دهد، لعنت خدا بر او باد».

الف . احزاب، 57

ب . بقره، آیه 89

ج . هود آیه 18

2. وقتی ابوبکر و عمر می خواستند از حضرت فاطمه علیها السلام عیادت کنند، آن حضرت چگونه رفتار کردند؟

الف . جواب سلام آنها را داد

ب . جواب سلام آنان را نداد

ج . اجازه ملاقات

نداد.

3. چند نفر در توطئه «هرثا» با هم نقشه قتل پیامبر را ریخته بودند؟

الف . 20 نفر

ب . 3 نفر

ج . 14 نفر

4. انصار در سقیفه جمع شدند تا در ابتدا با چه کسی بیعت کنند؟

الف . ابوبکر

ب . عثمان

ج . سعد

5. این سخن از کیست؟ «ای انصار! خلافت ما را قبول کنید، ما در هر کاری با شما مشورت می کنیم»

الف . عمر

ب . ابوبکر

ج . ابوسفیان

6 . در روز سقیفه، چه چیزی به عنوان فضیلت برای ابوبکر ذکر شد؟

الف . جهاد در راه خدا

ب . زودتر مسلمان شدن

ج . سن و سال زیاد

7 . در قرآن چند بار درباره «لعنت کردن دشمنان حقیقت» سخن به میان آمده است؟

الف . 21 بار

ب . 41 بار

ج . 100 بار

ص: 125

8 . این معنای کدام آیه است: «گروهی که کفر ورزیدند از زبان داوود و عیسی علیهماالسلام مورد لعنت قرار گرفتند».

الف . احزاب آیه 57

ب . مائده آیه 78

ج . هود آیه 18

9 . امام جواد علیه السلام به سجده رفت و در حق دشمنان حضرت زهرا علیهاالسلام نفرین کرد، این ماجرا را چه کسی نقل کرده است؟

الف . ابن ثوبیر

ب . زکریا بن آدم

ج . اسحاق بن زکریا

10 . امام صادق علیه السلام چه هنگامی چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت می کرد؟

الف . بعد از هر نماز مستحب و واجب

ب . در هنگام قنوت نماز

ج . بعد از نماز واجب

11 . چه کسی به پیامبر خبر داد که ابوبکر به مسجد آمده و در محراب نماز ایستاده است؟

الف . عباس، عموی پیامبر

ب . حضرت علی علیه السلام

ج . بلال

12 . امام صادق علیه السلام بعد از اتمام «رمی جمرات»، به نشانه براءت از دشمنان، چند سنگ دیگر به دو طرف دیگر پرتاب کردند؟

الف . هفت سنگ

ب . پنج سنگ

ج . شش سنگ

13 . این سخن از کیست: «همان زمانی که صحیفه ملعونه نوشته شد، حسین علیه السلام شهید شد».

الف . امام سجّاد علیه السلام

ب . امام زمان علیه السلام

ج . امام صادق علیه السلام

14 . چه کسی در خواب دید که شب های جمعه، فرشتگان خون هر مظلومی را به مدینه می آورند و صورت دشمنان اهل بیت علیهم السلام را با آن آغشته می کنند؟

الف . محمّدبن کثیر

ب . محمدعلوی

ج . زکریا بن آدم

15 . مأموران حکومتی زنی را که لعن دشمنان کرده بود، دستگیر کردند، امام صادق علیه السلام برای

دعا کردن در حق او به کجا رفتند؟

ص: 126

الف . مسجد کوفه

ب . مسجد سهله

ج . مسجد الحرام

16 . امام سجاده علیه السلام فرمودند: «هر کس ما را به خاطر خدا دوست بدارد و با دشمنان ما هم به خاطر خدا دشمنی بورزد، روز قیامت با... همراه خواهد بود».

الف . پیامبر

ب . پیامبر و فاطمه و علی علیهم السلام

ج . پیامبر و علی و ابراهیم علیهم السلام

17 . امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس هر روز صبح، دو دشمن اصلی ما را لعنت کند، خدا در نامه اعمال او، ... کار نیک ثبت می کند و... گناه او را می بخشد».

الف . صد، ده

ب . هفتاد، ده،

ج . صد، هفتاد

18 . امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر... دشمنان ما را دوست بدارند، خدا آنها را به خاطر محبت دشمنان ما، در آتش جهنم خواهد سوزاند».

الف . اسرافیل و میکائیل

ب . جبرئیل و میکائیل

ج . جبرئیل و اسرافیل

19 . در دعای امام رضا علیه السلام این نکته آمده است: «خدایا! من لعنت دشمنان را ... می دانم».

الف . برترین دعا

ب . بالاترین عبادت

ج . راهی برای رضایت تو

20 . امام صادق عليه السلام فرمود: «محکم ترین دستاویز ایمان... می باشد».

الف . ایمان و تقوا

ب . نماز و روزه

ج . دوستی و دشمنی به خاطر خدا

ص: 127

الف	ب	ج	
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
			۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵
			۱۶
			۱۷
			۱۸
			۱۹
			۲۰

نام.....

نام خانوادگی.....

نام پدر.....

سال.....



تولد.....

شماره شناسنامه.....

تلفن.....

لطفاً پاسخ نامه را تا تاریخ..... به آدرس زیر، ارسال کنید:

آدرس:.....

ص: 128

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

